

cal. c. 162

sl. no. 029374

162

صفحتہ نثر سیمپری



بِعُونِ اللّٰهِ تَعَالٰی

جدید روزنامه فرهنگ منطبعة دار السلطنه
اصفهان در نمره ۱۰۱ سالی سوم مؤرخه ششم شهر ربیع
المرجب ۱۲۹۰ شرح ذیل را در تجدید این کتاب مبارک
می نویسد

فرهنگ

سالها میگذشت که بدین آرزو بودم که در خصوص تعلیمات باطله و فساد
و قوانین تمدن نما که بالمره منافی تمدن و تربیت و منزل اخلاق حسنه
است و در مضار اشاعه بعضی از شعب آزادی که سبب بی نظمی تمام زو
زمین شده و در فسادهای حاصله از عطای حقوق مجوله ناشایسته
بعائمه افراد انسان رساله مخصوص و بسوط برشته تحریر آورم بملاحظه
رعایت کلیه افراد اهل علم و بملاحظه اینکه این عنوان منافی خواهد شد
رای عموم علما و حکمای این عصر را که معبودی از آنها که بکلیه دین
و فریت عقل سلیم آراسته اند و بواسطه گرفتاریها ما مورثیا و اشغال
دگر نبوشتن این رساله تجدیدیه موفق نشدم لیکن امر فریادگانه
بجرات شکر مینمایم که در ایام حیات خود بوجود حکیمی داشتمند و سلیم

الدوق اکا همی حاصل کردم که بدون لم و زیاد در صهی بلاد هند و تسان
تمام عقاید این خاک را پان کرده و برشته تحریر در آورده است
لذا کمال مباحث مینمایند و وجود این دانشمند چنانکه چنین حدیثی بزرگ
در عالم تمدن و جمعیت انسانیه از قوه بفضل آورده و مفاسد بی دینی را
برویه و اصطلاحات همان طبیبین و دهرتین پان نموده از دم پرت
بسی از ادیان را درین عالم عنصری بیانات و اضمح و بر این طبیعیه
و عقلیه و وحدانیه کشف نمود و ارواح انبیا بخصوص سید المرسلین را
از خود راضی و مسرور کرده این خاک را که چنانچه شرافت پیش قدمی درین
مسئله محروم ماندیم لیکن چون منظور از ارتکاب این زحمتها می شاقه صحت
حال کلیه نبی نوح ما و بقای این نظام عالم و خدمت تمدن است از دید
قدرت هر کس که ظاهر شود مایه سرور و انبساط است لهذا همیشه
اجتماعیه انسانیه و عالم تمدن را بوجود این حکیم دانستند و وجد خرد من
بترک و تنیت میگویم و بر خود فرض میدارم که رساله را که باید فی
الحقیقه کتاب مقدس شمرده در ذیل فرهنگ متذرجا بطبع رسانم تا عامه
مردم بخصوص ایرانیان زویر بصوب روش اغلب اروپائیان لطفت
شده و از تقلیدات بی شعورانه خود که محض ملکت و ویران کنسند و وطن
نما و براندازنده معاملات و روابط معاشره را در این عالم
ببیند مصنف این رساله فخر الحکما و العلماء و السلام
بمال الدین حسینی است که این رساله را در سال ۱۳۰۲
بسنه

بطبع رساینده باهمین پسته اخیر از حیدرآباد دکن ہندوستان بری

این بی مقدار مارمغان فرستاده ہست

فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ قَوْلًا مِّنْ لَّقَوْلٍ فَيَتَّبِعُونَ
أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ
هُمُ أُولُوا حَقِيقَتِ الْآلِبَابِ

مذہبِ نخری و بیان حال
نخریان

تالیف جمال الدین حسینی سنہ ۱۲۹۸

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

رساله مولانا جمال الدين محسنی

درین روز با از تمامی هندوستان چه ممالک مغربه و شمالی و چه
پنجاب و چه بنگاله و چه سند و چه حیدرآباد دکن صدای خیر خیر گوش می رسد
و در هر بلده و قصبه معدودی چند لقب به خیر می یافت میشوند و چنان
ظاهر میشود که این فسرده همیشه دراز و یازد و افزونی است خصوصاً در مسلمانان
و از اکثری از این گروه پرسیدم که حقیقت خیر چیست و این طریق چیست
شده است و آیا این جماعت خیریه بدین مسلت جدید در صلاح دینیت
میکوشند و یا آنکه ایشان را مقصد دیگر است و آیا این طریق منافی
دین است و یا آنکه بیوجه مخالفتی با دین ندارد و چه نسبت است در میان
ایشان این طریق و آثار مطلق دین در مذمت و حکمت اجتماعی و این طایفه
اگر قدیم بوده است پس چرا تا کنون در عالم منتشر نگردیده است و اگر جدید
است چه اثری بر وجود ایشان مترتب خواهد شد و لکن حکمت از ایشان

جواب شافی و کفافی ازین سوالات من ندادند و لهذا ملتزمم که آن جناب
حقیقت بخیر و خیر برامفصلا از برای بنده بیان فرمایند فقط محمد و اصل
مدرس ریاضی مدرسه اعظمه حیدرآباد دکن

۱۹ محرم ۱۲۹۰ هجری

نبوی

امی دوست عزیز

بخیر عبارتست از طبیعت و طریقه بخیریه همان طریقه دهریه است که در قرن
رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نموده بودند و مقصود
اصلی این طایفه بخیریه رفیع ادیان و تأسیس اساس ایاحت و اشتراک است
در میان همه مردم و از برای اجرای این مقصد سعیهای تلخ بکار برده اند و
بلباسهای مختلف خود با ظاهر ساخته اند و در هر امتی که این جماعت پیدا
شدند اخلاق آن امت را فاسد کرده سبب زوال آن گردیدند و هر کس در
در مبادی و مقاصد این گروه غور کند بخوبی بر وی یاد خواهد شد که بغیر از فساد
مدنیت و تنهایی نیست اجتماعیه نتیجه دیگری برآرد و اینها مترتب نخواهد گردید
و بلاریب که دین مطلقا سلسله نظام نیست اجتماعیه است و بدون دین هرگز
اساس مدنیت محکم نخواهد شد و اول تعلیم این طایفه برانداختن ادیان است

و اما سبب عدم شیوع این طریقه با آنکه از دیر زمان ظهور نموده است نیست
بلکه نظام عالم انسانی که اثر حکمت با لطف الهیه است همیشه نفوس بشریه را برین
دانشه است که درازا لطیفی طریقه سعی نمایند و بدین جهت هیچ وقت او را
ثبات و پایداری حاصل نشده است و از برای شرح و بیان آنچه ذکر شده بآله
صغیره اشنا نمودم انشاء الله مقبول خرد و عزیزی آن صدیق فاضل خواهد کرد
و البته ارباب عقول صافیه بنظر عمت بار بدین رساله خواهند نگرست

و آن رساله این است

الذین قوام کلامهم به فلاسفها و البشری یفجر ثلثه الضلالت و ادمه الامداد
و فیہ سعادتها و علیک مملدتها و علیها مدارها و منها الحق السالک و یها اهل الکلام
لفظی خرد جمع قطار هندوستان درین روزها شایع و ذایع گردیده است
و در هر مجمع و محفلی ذکر می از این لفظ میرود و خاص و عام هر یکی بر حسب
دانش خود توجیهی و تفسیری از برای این کلمه میکنند و لکن غالب آنها از حقیقت
و اصل و وضع آن غافلند لهذا بر خود واجب دانستیم که معنی حقیقی این کلمه و
مراد اصلی او را بیان کنیم و حال خیر بیان را از ابتدا توضیح نمایم و مختصراً و مختصراً
ازین گروه در عالم مدینت و هیئت اجتماعی سرزده است بر حسب تاریخ غرض
شرح و بسط و هم و سبب آن عقلی و انما کم که این طائفه در هر لحظی که یافت شود
لا محاله موجب زوال انحلال آن ملت خواهد گردید

پس میگویم آنچه از تواریخ صحیح ظاهر میشود مدینت که در قرن رابع و ثانی
قبل از میلاد مسیح حکمای یونان برد و گروه منتقسم گردیدند که بعضی برین ذاهب

شدند که در ای این موجودات حسیه و سوای این کلمات ماده موجودیت
 مجرد از ماده و ماده و آن موجودات مترسند از لوازم و عوارض اجسام و حکما
 و مظهرند از تعالیس جهانیات و گفتند که سلسله همین موجودات ماده و مجرد
 همه منتهی میشود بموجود مجرد که از جمیع الوجوه بسیط است و لکن وجه در و ناکلف و بر
 متصور نمیکرد و وجود او عین باهیت و حقیقت او میباشد و باهیت و حقیقت
 او عین وجود او است و او است علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی
 و خالق جمیع موجودات چه مادیات بوده باشد و چه مجردات و این جماعت
 مشهور گردیدند بمثالین یعنی خدا پرستان چون فیثاغورس و سقراط و افلاکون
 و ارسطو و اضراب ایشان و گروهی بدین عقاید کردند که بغیر از مادیتر یعنی ماده
 و مادیات که یکی از حواس خمسہ مدرک میشود چیزی دیگری موجود نیست و این طایفه
 نامیده شد با دین و چون سبب تاثیرات مختلفه و خواص متنوعه مواد
 از اینها سؤال شد اقدین این جماعت جواب دادند که جمیع تاثیرات لازمه
 ناشی از طبع مواد است و طبع در زبان فرانسوی ناتور و بلسان انگیزی
 یچر فیثاغورس و ازین جهت این جماعت بطبعین نیز مشهور گشتند و بطبعی را
 بزبان فرانسوی ناتورسیم میگویند و مادیرا مایر لیسیم گویند

و سپس این در کیفیت تکون کواکب و

پیدایش نباتات و حیوانات پیشینیا این گروه یعنی مادیین اختلاف
 کردند بر حنی برین ذاهب شدند که پیدایش نباتات علویه و سفلیه و تکون این
 موالید محکم متفق بر حسب اتفاق بوده است و کواکب اینها بسبب سخافت

عقل خود قائل بجزا ترجح ملامت می شدند و ابتداء این قول از دیمقراطیس
 بظهور پیوست و او گفت جمیع عالم از ارضیات و همویات مؤلف است
 از اجزاء صغیر صلبه ای که متحرک باطن است و از روی اتفاق بدین هیأت
 و اشکال ظهور کرده است

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند که سموایات و کره زمین برین هیأت خود از ازل
 الازل بوده و خواهد بود و سلسله انواع نباتات و حیوانات را ابتداءً نیست
 و در هر بزرگی نباتیت مدیج و در هر یکی از آن نباتات مذکور بزرگ است نبات
 و قلم جزا و همچنین در هر جزوئی از جزایم حیوانات حیوانیت پوشیده
 در حالت کمال خلقت و در هر یکی از آن حیوانات نباتی جزایم است مخفی
 بکذا الی غیر النهایه و ازین قائل شدند که لازم می آید برین قول وجود مخلوق
 غیر متناهی در مقدار متناهی

و جماعتی اعتقاد کردند که سلسله انواع نباتات و حیوانات قدم است
 چنانچه نظامات و هیأت علویات و سفلیات قدیم نباشند لکن جمیع
 نباتات و حیوانات ازلی نیست بلکه هر فردی از آنها در آن زمانه قالب
 است از برای تکون جزایمیکه مشابه و مشاکل خود بوده و ازین قائل
 شدند که بسا حیوانات ناقصه الاعضا است که از آنها حیوان تام المخلقه

وجود می آید

و شردمه ای کمان خود را بنج اجمال سپان کرده گفتند که انواع نباتات
 و حیوانات بمرد زمان و تنالی و هورا از صورتی بصورتی متبدل شد

صورت حالیه رسیده است و این همان از ابقور که اتباع دیو جان سن
 کلبی میباشد بطهور رسیده و او گفت که انسان او لا مثل خنزیر را پراز مو بوده
 و رفته رفته بدین نهایت حسنه درآمده است و بیخ لیلی بدین معنی قائمه
 نموده که چرا باید مرور زمان علت تبدیل صورت کرد و متاخرین این گروه یعنی
 خنجرها چون دیدند که علم ثنولوژی یعنی طبقات الارض ابطال کرد قول
 بعد م تنهایی سلسله انواع را لهذا ازین قول نکول کرده پس از آن اختلاف
 کردند اولاد تکون جراثیم انواع نباتات و حیوانات طایفه ای گفتند که
 هیچ جراثیم انواع در آنوقتی تکون یافت که التهاب کرده زمین روی بقصان
 نهاد و اکنون بچو جبرئومسکی تکون نمی شود

و بعضی گفتند که اکنون هم تکون جراثیم میشود خصوصا در خط استواء
 جهت اشتداد حرارت و هر دوی این طایفه عاجز شدند از بیان اسباب
 حیات این جراثیم چه حیات آنها نباتات نباتیه بوده باشد و چه بجات حیوانیه
 خصوصا در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات قاعل است در بسایه آن جراثیم و
 موجب التام آنهاست و اوست که اجزاء غیر حیه را تغذیه حتی در زنده می
 داند و هر وقتیکه در حیات نقصانی شود در تناسک و تجاذب آن بسایه
 همین وسستی روی میبدهد و معشری چنان خیال شد که این جراثیم با زمین
 زمین انفصال از گره افتاب بوده است و این بسیار عجیب است زیرا
 که آنها میگویند که زمین در آن هنگام قطعی بود از آتش پس چگونه شد
 که آن جراثیم بجزرها محترق نگردد و اجزاء آنها از یکدیگر متلاشی نشد

و تا این جماعت متاخرن بخیر یا بغی با دین اختلاف کردند در تحول آن
جراثیم از حالت نقص کمال و از عالم نامتامی بدین صورت و هیات

متقنه محکم

برخی برین رفتند که هر نوعی را جراثیمی است مخصوص و آن جراثیم مقتضای
طبیعت خویش حرکت نموده و اجزاء غیر حیه را تغذیه جزو خود کرده بطیاس نوع
خویش جلوه گر میشود و ازین تغافل درزیند که در تکلیل کمیای و بیج شاد
در میان نطفه انسان و نطفه گاو و خریدانی شود و در هیچک از نطفهای
آنها زیادتی و نقصانی در عناصر بسیطه نیست پس اختصاص و امتیاز

از کجا آمد

صنفی بر این فسر دادند که جراثیم جمع انواع خصوصاً حیوانات مساویست
و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نمیشد
و لهذا گفتند که آن جراثیم مقتضای زمان و مکان بر حسب حاجات
و ضرورات و بموجب تواسر خارجیه منتقل میگردد از نوعی نوعی دیگر و
متحول میشود از صورتی بصورتی اُخری و ستید این طایفه دارون دما شد
و اذکتای تالیف کرده در و پان میکند که اصل انسان میمون بود و رفته
رفته در فزون بتالیف سبب و داعی و بواعث خارجیه از صورت میمونی
تبدیل و تغییر یافته به برزخ ارن او تان رسیده و از آن صورت عقل
کر دیده با قول درجه انسانی پانها که جنس یام یام و سائر نوج بوده باشد
پس از آن بعضی از افراد انسان مروج نموده بر ارض اعلا از ارضی زنگنه استقام

کزیذ و آن افق انسان قوفاسی است و بر حسب زعم این شخص ممکن است که بعد از
مرور قرون و گورو و جو رسها فیل گردد و فیل با ندرجا پشه شود ~
و اگر از او پرسیده شود ~

که انواع درختها و بنا تا تیکه در پشته و جنگلهای هندوستان از قدیم الایام بود
و در یک بقعه از زمین پای در گل و بیک آب و هوای تربیت میشود و چه سبب آنها
در زمین و طول و اوراق و از بار و شمار و طعم و عطر مختلف میباشد و چه در
و بواعث خارجی در آنها تاثیر کرده است با وحدت آب و هوا و مکان البته
بغیر از بحر خیزی دیگر اظهار خواهد کرد

و اگر گفته شود او را که ما همان بخیره ازال و بحر کنستان با اشتراک آنها در
پیل و شتر و تسابق آنها در یک جولان گاه چرا اشکال و هیئات آنها مختلف
گردیده است بجز زبان خوانیدن چه جواب خواهد داد

پس همین اگر سوال شود از او از حیوانات مختلفه بصور و القوامیکه در یک منطقه
بیا شد و نسبت آنها در سائر مناطق متعسر است و یا از حشرات نباتات مختلفه و
و ترکیب ایکه قدرت بر قطع مسافات بعیده ندارد و سواهی بکنت چه علتی است که
بلکه اگر بدو گفته شود که آن جمشیم

ناقصه الخلقه فاقده اشخورد که راه نمائی نموده با تحصیل این اعضاء و جوارح
ظاهریه و باطنیه متعنه محکمه یک حکما از آلهای ابقان و احکام آنها عاجز و ارباب
فیسولوجیا از تعداد منافع و فوائد آنها قاصر مانده اند و حیثیاج و نیاز مندی
کوروایمی چه گونه چنین مرشد کامل در امهر داناکر دید جراثیم را بسوی جمیع این

کلمات صورتیه و معنویه البته تا ابدالابدین سراز در بای حیرت بدرنگه

کر د ۶۷

و این بحاره را حفظ مشابهت و مجاملت ناقصه یکمیان انسان و میمون است
در بادیه خرافات انداخته است و برای تسلیه قلب خود بواهیاتی چند شک

منوده است

کلی آنکه اسبهای بگیریا و بلاد روسیه موسی آنها پیشتر است از اسبهای دیگر
بلاد عربیه تولد مییابد و سبب این با حاجت و عدم حاجت قرار داده است
و حال آنکه علت این بعینه همان علت کثرت نباتات و قلت آنها است در
بقعه واحده در سین مختلفه بر حسب بسیاری امطار و فور میاه و کمی آنها و همان
علت نخافت و لاغری سگان بلاد حاره و سبمن و فرسبی باشدگان بلاد
باروه است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن

و دیگر آنکه اور وایت میکنند که جماعتی دهنهای سکهای خود را میبریدند و چون
چند قرن برین مواظبت کردند پس از آن سکهای آنها خلطه بی ذم نماندند گرفت
و گویا میگوید چون قبیله ما ند طبیعت نیز از دادن آن سر باز زد و این بحاره
اقتم و گویا بوده است از استماع این خبر که عربها و عبرها از چندین هزار است
که حنان میکنند و با وجود این یکی از آنها هم تا کنون محزون زائیده نشدست
و بعضی دیگر از متاخرین این نژادین

یعنی بخرها چون بر فاسد اقوال اسلاف خود مطلع شدند از آنها بقرض
منوده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که ماده غیر شاعره علت

موجب این نظایات متقنه و هیات محکم و اشکال انقیه و صور حسیه عجیبه گردد
 و لهذا برین ذاهب شدند که باعث و سبب این انتظامات علویه و سفلیه
 و معقنی تمامی این صور مختلفه چه خیر است ما تینز و قس انتیجانس
 یعنی ماده و قوه و ادراک و چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه درومی
 باشد و بدست یاری شعور و ادراک خود خویشتن را بدین اشکال و هیات
 محکم جلوه داده و میدهد و هرگاه یک بصور اجساد حیه متلبس میشود چنان
 اجساد حیه نباتیه بوده باشد و چه حیوانیه برای حفظ نوع و شخص مراعات
 لات و جوارح را بنماید و ملاحظه از مننه و اکمنه و فصول را میکند و چون
 یسمان باطل پوشیده است ازین غافل شدند که اعتقاد خود این جماعت
 بسائر متاخرین ما و تین به ترکیب اجسام از اجزاء ذمیر طیه این اصلا
 بجزاز حد و جسد بدست آورده اند و بدان دل خویشتن را راضی ساختند

فصل و بلا فایده می سازد

زیرا آنکه هر جزء ذمیر طیهی زادرین تن حکام قوه است خاصه و شعوریت
 خاص بجهت آنکه ممکن نیست قیام غرض واحد بوجدت شخصیه برود و محل

و چون چنین نباشد

پس از ایشان سوال کرده میگویم این اجزاء منفصله منتشره از یک مقاصد
 دیگر نگاه شدند و کدام الت تفهیم مطالب خویشتن نمودند و در کد قلم
 پارلمان و فصل سنات مشورت کردند از برای تشکیل این کلمات انقیه
 عجیبه و این اجزاء متفرقه چگونه دانستند که اگر در حقه عصفوری باشند باید

باید آنجا نسبت مرغ وانه خوار برآیند و منقار و حوصله را بدان گونه تشکیل
 نمایند که زلیت آن را شاید اگر در پسته شاهین و عقابی باشند باید
 منقار و مخالب او را بخان نمایند که بکار شکار کردن بناید و از کجی نشینند
 قبل از وقوع که این پرندگوش خوار خواهد شد و در وقتیکه در مشیتکی
 بوده بصورت بچه سگی ماده شکل و متصور شدند چگونه فهمیدند پیش از
 از حصول که این بچه سگت فیما بعد استن خواهد شد و بچهای متعدد در
 در دفته واحده خواهد آورد پس باید از برای اولستانهای متعدد و انشاء
 کرد و این اجزاء متلاشیه چگونه تعقل کردند که حیوانات در زلیت خود
 متعجب قلب در بیدار و کبد ذوق و منخ و سایر اعضا و جوارح و البته این
 گروه پس از شنیدن این سوالات سر و بحر حیرت فرو برده هیچ جواب نمیدهند
 داد مگر آنکه چشم عقل را گور کرده بگویند که هر یک از این اجزاء ذمیر طبیعت
 عالم است بجمع ماکان و مایکون و تمام اجزائی که در عالم وجود است چه
 در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هر یک از آنها
 حرکات خود را بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا آنکه خلاف نظام عمل
 نشود و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک تیره واحد قائم و دائم است
 پس در نیوقت من خواهم گفت او لا لازم بناید برین قول که درین بعد
 صغیر جزه و ذمیر طبیعتی که بکار شکوپ هم بنظر بنیاید ابعاد غیر متناهی بوده
 باشد زیرا آنکه هر صورت علمیه ای که در ماده ای از مواد مرتسم گردد لا محاله جز
 از بعد آن را فرا خواهد گرفت و صورت علمیه آن جزاء بنابرین را می فاسد غیر

قنای است پس باید در آن حسناء قنای ایجاب غیر قنایه بوده باشد

این سبب است عقل باطل است

و مآینا چون حسناء و ملق طبعیه چنین شاعر و عالمند پس چرا کمونات خود
که عبارت از نفس آنها میباشد کمال خود نمیرسانند و چرا در خویشین احدی
در دو و وجح و آلم فیما نیند چه سبب است که ادراک انسان و سایر حیوانات
که عین ادراک همان حسناء است برین قول از اکتناه حال خود عاجز و
در حفظ حیات خویشین قاصر است و عجب تر این است که متأخرین
مادین با همه خرافات باز در بعضی امور حیران مانده آرزو نهند هیچ
از مبادی و اصول فاسده خود چه طبع بوده باشد چه شعور منطبق گردانند
زیرا آنکه دیدند که باره فی از کمونات مختلفه احواس را چون تحلیل می کنند
قنای صلیقه آنها یکست لکن بعد از مجموع این خسر عیالات راجحانفیب
برین قائل شدند که اجزاء و ملق طبعیه را اشکال نیست مختلف و بر حسب
خلاف و وضع آن حسناء مختلفه شکل با یکدیگر آثار متباینه بر آنها مرتب

مے سؤ د

باجمله این ده مذهب مذهب آن گروه است که انکار فیما نیند الوهیت را
مائل بوجود صانع تعالی نیستند و این گروه چه در عرف خود آنها وجه در عرف
متابین ما دین و طبعین و در هرین نامیده شدند و اگر سخاوی کجی خیر سیا
و ناویر کسها و ما تیر کسها و ما فیما بعد رساله فی در تفصیل مذهب اینها
خواهیم نوشت و فناء و اصول این گروه را بر این عقلمیه ظاهر و آشکار خواهیم

نمود و چنان گمان نشود که مقصود ما اعراض برین پای چو بعضی ظلمو سبای
 پهلوان پنبه هندوستان خواهد بود هاشا زیرا آنکه منهار حقیقی و نفسی از ظلم
 و دانش و معرفت نیست بلکه بهره هم از انسانیت ندارد و البته این گونه
 اشخاص نه قابل سئوالند و نه قابل جواب و نه قابل خطاب و اگر قاضی
 هم در آنها بوده باشد نیست که اگر کسی خواهد تیار و یا تماشای کث پتلی
 اعم شده بعمل آورد در آنوقت بکار میآید بلکه غرض اصلی بیان واقع کشف
 حقیقت و اظهار حق خواهد بود

و اما الان میخواهم فقط مفاسد که از کرده ما دین یعنی پوچها در عالم نیست
 و افسوس است و مضار یکدیگر از تعلیمات ایشان بهیئت اجتماعیه رسیده است
 بیان کنم و فضیلت و فزایا و منافع ادیان را خصوصاً دینت اسلامیه
 توضیح و تبیین مناسم

پس میگویم ما دین یعنی پوچها در اجبال و اعمال کمال متعدد و بصورت
 و بنیات گوناگون و با ساسی مختلفه ظهور و بروز نموده اند گاهی خود را هم
 حکیم ظاهر ساخته اند و زمانی به پیرایه زلف ظلم و دافع جور جلوه کرده اند و
 وقتی بلباس عالم اکسار و کاشف الرموز و الحقائق و صاحب علم این
 قدم در میدان نهاده اند و همنگامی او عا کرده اند که مقصود ما رفع خرافات
 و توبیر عقول اعم است و آیامی بصورت محبت خیرا و حامی منعقاد خیر خواه
 پیارگان برآمده اند و ساقی از جرمی حسبری متعاصد فاسده خود دعوی بپوش
 زده اند و چون سایر انبیا گد به و گاه گاهی هم خود را موب و مذهب و خیر خواه است

هر چیل که یافت شدند و در هر قوم که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند و
 بر لباس و بر اسم که برآیند بسبب مبادی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره
 و آزار مملکه و اقوال بی‌میه خود با موجب زوال آن چیل و باعث انحلال العوم
 و علت فناء آن امت گردیند و همت اجتماعیه آن اعم را اعدام نموده و احاطه
 آنها را متفرق کردند

زیر آنکه انسان ظلوم جنول و این مخلوق ختوان بر حرص خون خوار بسبب این
 در صدر اقول عقاید و خصایلی چند حاصل شده بود که اهم و قبال آن عقاید و
 خصایل با بطور ازش از ابا و اجداد خود فر گرفته بدینا تعدیل اطلاق بخیرین
 می نمودند و از شر و فساد که بر هم زنده همت اجتماعیه است اجتناب می
 کردند و از نتایج آنها عقول خویشتن را بعمار فیکه سبب سعادت و هاس نیستند
 است متور می ساختند و بدین جهت آنها را نوعی قوام و ثبات حاصل میشد
 و این طایفه بخیریه در هر امتیکه ظهور میکرد در ابطال آن عقاید و افساد آنها
 میکوشید و از آن خلل در ارکان همت اجتماعیه آن امت راه یافته روی به
 تلاش می نمودند تا آنکه بالمره مضمحل گردد چنانچه اکنون هم ره سپر همین طریق
 فاسده میباشند چنان این بهی و واضح این است که انسانها و از دیر زمان
 بسبب ادیان سه عقاید و سه خصیلت حاصل شده است که هر یک از آنها
 که کیفیت یکین از برای قوام خلل و پایداری همت اجتماعیه و اساسیت محکم
 در نهیت و ترقیات اهم و قبال و موجبیت فعال از برای دفع شر و فیکه
 بر باد و پهنه شعوب است

نخستین آن عقاید ثلثه جلیله اعتقاد است بر نیکی انسان فرشته است یعنی
 و دوست اشرف مخلوقات دومی یقین است بد نیکی است او اشرف عالم است
 و بغیر از امت او همه بر باطل و برضلا اند و سیمی حرم است بد نیکی انسان
 درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات لائقه ای که با نیا منتقل گردد
 بجای افضل و اعلی و اوسع و اتم ازین عالم تنگ و تاریک که فی الحقیقه بهم است

الاحزان اشیایان است

و غفلت نباید ورزید از تاثیرات عظیمه این عقاید ثلثه در بنیت اجتماعیه و نشانی
 جلیله آنها در بدیت و فوائد کثیره هر یکی در انتظامات و روابط مهم و ثمرات
 جمیده هر واحدی از آنها در بقا و نوع انسانی و زیست افراد آن با کلیه کویچه
 مسامت و موادعت و نتایج حسنه هر فردی از آنها در ترقیات ملل خود

کمالات عقلیه و نفسیه

حسبت آنکه هر اعتقادیرا بالبدیهه خواص و لوازمیست که مستعمل است انفعالی
 آنها از و یکی از لوازم عقاید نهان بر آنکه نوع او اشرف مخلوقات است
 که او قسده استکشاف و استنباط خواهد کرد از خصلتهای بیست و شش خواهد نمود
 از صفات حیوانیه و جمیع دینی نیست که هر قدر این اعتقاد محکم تر گردد آن
 استکشاف اشده خواهد پذیرفت و هر قدر آن متکلف قوت گیرد ترقی
 آن انسان در عالم عقلی زیاده خواهد شد و بمقدار ترقی در عالم عقلی مسعود و مد
 دوست در مدارج بد نیست تا آنکه یکی از ارباب دینه فاضل شده زیست آن
 با برادران خود که بدین پایه رسیده است بر اساس محبت و حکمت و

و عدالت نماؤه شود و این نهایت مراد حکماست و نهایت سعادت نیست
 در دنیا پس این اعتقاد بزرگترین راد عیست انسان را از نیکه زمیت کند در جهان
 چون خزان وحشی و کوا و ان دشتی و تعیش نماید درین عالم چون بهائیم بیا ماننا
 در اضی کرد و بزنده کافی افحام و چهار بایان که قدرت بردن مضار و الاثم
 و اسقام ندارد و طرقتی حفظ حیات خود را چنانچه باید داند و همه عمر را در پشت
 و دشت و خوف گذراند و متراک ترین زاجر میت اخوان انسانیه را از نیکی
 دیگر می راجون ان سو کاسره و ذآب ضاریه و کلاب عهتوره پاره پاره نماید
 و عظیم ترین مانعیت از مشابست و ماملت حیوانات در صفات خسیه دنیه
 و نیکو ترین ساقیت بوی حرکات فکریه و استعمال قوای عقلیه و موثرترین
 سلب است از برای تندب نفوس از دهن رذائل غور کن اگر قومی و قبیله ای را
 این گونه اعتقاد نباشد بلکه بالفصدا و آن را چنان عقیده باشد که انسان
 مثل سایر حیوانات بلکه ستر از آنهاست چه قدر دنیا و رذائل از آنها سر خواهد
 زد و چه شرارها از ایشان بطور خواهد پیوست و نفوس آنها چه قدر است
 و دنی خواهد شد و عقول ایشانرا چگونه و قوف حاصل شده از حرکات فکریه
 باز خواهد ماند

یکی از خواص یقین بر نیکه امت او افضل اعم است و بغیر آن همه بر باطل اندیشست
 که لا محاله صاحب این عقیده در عهد مبارات و مجارات و همسری سائرم
 خواهد بگردد و در میدان فضا بل با آنها مسابقت خواهد نمود بلکه در جمیع مزایای
 انسانیست چه مزایای عقلیه بوده باشد و چه مزایای نفسیه و چه مزایای در سعیت

برتری و فوقیت بر سایر اقوام را طلب خواهد کرد و هرگز با خطا و خست و
 دمانت و فرومایگی خود دامت خویش را رضی نخواهد شد و هیچ شرف و عزت و
 برومندی و سعادت و رفاهیت را از برای قوم سگانه نمی خواهد دید که آنکه
 اعلیٰ و افضل از آنرا بحیثیت قوم خود خواهد خواست چونکه بسبب این اعتقاد خود را
 و قوم خویش را احق و الباقی و سزاوارتر میداند بجمع اموریکه در عالم انسانی
 فضیلت و عزت و شرف شمرده میشود و اگر از تو اسیر خارجیه قوم آن را بخواهد
 در یکی از مزاب و فضائل انسانیت دست داده باشد هرگز قلب او را راحت آرام
 حاصل نمی شود بلکه همیشه تا عمر دارد در علاج آن خواهد کوشید پس این عقیده
 افضل ترین سبب است از برای تساقی فهم در مدینت و بزرگترین علت است
 بحجت طلب علوم و معارف و صیایح و محکم ترین موجب است از برای سعی
 احم در استحصال دواعی غلو کلمه و بواعث شرف تدبیر نما اگر نفسی از ظل را
 این یقین نباشد چه قدر بطهار حاصل خواهد شد در حرکت اجاد آن بسوی
 فضائل و چه قدر فتور در قیمت آنها پدید خواهد کرد و چه اندازه فرومایه
 کی و پشیمانی آن امت را فرا خواهد گرفت و چگونه در عبودیت و ذل و خوارگی
 خواهد ماند خصوصاً اگر خود را پست از سایر مل بدانند چون قوم دهبیر و مانگ -

و کی از تعقیبات جرم

بدینکه انسان درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات تا آنکه منتقل
 گردد به عالمی اوسع و اعلیٰ نیست که چون این اعتقاد کسی را دست دهد برینج
 ضرورت و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در تزئین

و توفیر عقل خود بمخالف حق و علوم صدقه و خرد خویش را محاط خواهد گذاشت
 و آنچه در وجود او میگذراشته شده باشد از قوای فحاله و شاعر عالیله و خویش
 جلیله همه را با جهنم و تمام از کون بعالم هر روز بر آورده بر فتنه بشنود جلوه خواهد
 داد و در جمیع از منته حیات خود از برای تنذیب نفس خویشتر از صفات
 رذیله کوشش خواهد نمود و در تعذیل و تقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد فرمود
 و علی الدوام اجتهاد خواهد کرد که اموال را از طریق لایق و ستر وارد بستاند
 آوردن از مسالک در و عنکونی و حیل بازمی و خیانت و خدعه کاری و رشوت
 خواری و تملق کلبی و بدان هر سیکه لایق و زمینده است صرف نماید نه بر باطل
 پس این عقیده بهترین داعی است بسوی مدیثت ایکه اساس آن بر معارف
 حقه و اخلاق مبتدیه میباشد و نیکوترین مقتضی است از برای قوام استیقامت
 ایکه عباد آن معرفت بر شخص است حقوق خود را و سلوک اوست بر صراط
 مستقیم عدالت و قوی ترین باعث است بجهت رد ابط احم ایکه بناء آنها بر
 مراعات حدود و معاملات است از روی رستی و صداقت و کزیده ترین
 سبب است از برای سالمیت و موادعت اصناف انسانها بجهت آنکه مسالمت
 نمره و محبت و عدالت است و محبت و عدالت نتیجه جایاد و حلاق پسندیده
 میباشد و اوست آن یکانه عقیده ایکه انسانها از جمیع شرور باز میدارند و
 از واد بیامی شقا و بدبختی آنها را نجات داده در مدینه فاضله بر عرش سعادت
 بنشانند و تصور کن اگر امتی را این عقیده نباشد چه قدر شقاق و نفاق و دروغ و
 و حیل بازمی و رشوت خواری در میان آن امت شیوع خواهد گرفت و طغیان

عرض و آرزو قدر و تمییز و ابطال حقوق و مجادله و مقابله شدت خواهد
 پذیرفت و مقرر نماید در استحصال معارف و منت خواهد داد و اما
 آن خصائل ثلثه ای که بسبب ادیان از دیر زمان در فهم و شعوب حاصل شده
 است یکی از آنها خصلت حیا است و آن انفعال نفس است از بیان طلبی که
 موجب تقوی و شیع بوده باشد و تا اثر اوست از لباس سجالتکه در عالم انسانی
 نقص شمرده شود و باید دانست که تاثر این خصلت در نظام هیئت جماعیه
 و کج نفوس از ارتکاب افعال شنیعه و افعال قبیحه از صد باقانون و هزار
 محاسب و هزار با پولیس بیشتر است زیرا آنکه چون حیابنا شد و نفس در دایره
 مذلت و سفلی کی قدم بند کداحم قدم کداحم جزو آن را منع تواند کرد و افعالیکه
 موجب فساد هیئت اجتماعی است سوامی قتل و این هم نشاید که چون سخن
 جزاء هر عمل قبیحی قتل فرار داده شود و این صفت ملازم شرف نفس است
 و انفکاک یکی از دیگر نشاید و شرف نفس مدار نظام سلسله معاملات است
 و اساس درستی پانها و استواری عمود است و پایه اعتبار انسان است
 در قول و عمل و این شیمه همین شیمه نخوت و غیرت است که بسبب اختلاف
 حیثیات بدو اسم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی برقی
 اعم و شعوب و قبائل است در علوم معارف و جاه و شوکت و عظمت و
 غنی و ثروت و اگر امتی را غیرت و نخوت ندیده باشد هیچ وقت از برای آن
 ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در خست و دوامت و ذل و سکت و محرومیت
 خواهد ماند و این ملکه یعنی لکه چهار ششمه منکافات و اجتماعات و معاشرت

انسانیت است چونکه اختلاف در میان جمعی صورت ندهند و در حفظ حدود
و حفظ حدود هرگز حاصل نشود و کبر بدین مکه شرفیه و این سنجیه است که همان با
با ارباب خسته ترین بسیار و از افعال ثبوتیه حیوانات دور نماید و بتجدیل تعویم
حرکات و سکناات دعوت میکند و بد انسان از سایر حیوانات استیلا یافته
پا از دایره بهیبت بیرون میند و این آن یگانه خلق است که قش بر هم می آید
فضائل میکند و از تقایص منع نماید و نمیکند و انسان را که جمل نادانی و ذلت
و سفلی کی راضی شوند و این همان غده است که تحقق و پایداری امانت و صدقت
بدون او ممکن نشود و این نخستین و صفتست که معلم و مربی و ناصح بدست یاری
آن بمکام اخلاق و فضائل صوریه و معنویه و شرف ظاهری و باطنی دعوت
میکند آیا ملاحظه نمی کنی هرگاه استاد خواهد که شاگرد خود را بغضبلی بنماید او را
مخاطب ساخته میکوید شرم و حیاء نمی کنی از نیکه قرین تو در فضیلت از تو پیشی
گرفته است و اگر این خصلت نباشد نه تو بخ را اثری بود و نه تسبیح را اثری و نه
دعوت را فایده ای پس معلوم شد که این سنجیه اصل همه خوبها و اساس همه
فضائل و موجب همه ترقیات بوده است و میباشد فکر کن اگر این صفت در
تو می نباشد چه قدر حیانت و درد و غلوی در میان احاد آن فاش خواهد شد
و چه اندازه افعال بر ذی شایسته و اعمال ثبوتیه قبیح جبراً از آنها سر خواهد زد و
چه مقدار سفلی کی و ذلالت و ذلت و شرم است اخلاق ایشان را فر خواهد
گرفت و چه گونه حیوانیت و بهیبت بر آنها غلبه خواهد کرد و دوامی امانت است
در سلطنت هر شخصی را که بقاعه نوع انسانی و زیست آن در خیالم متوقف بر

معاملات و مبادله اعمال است و روح و جان معاملات و مبادله اعمال است
 است و چون امانت در میان نباشد معاملات از حکم ستمیه ورشته مبادله
 اعمال بریده خواهد گردید و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز
 انسانزادین جهان بقا و زیست ممکن نباشد و نیز رفاهیت و آسایش مهم
 و شعوب و انتظام معیشت آنها صورت وقوع نمی پذیرد و در یک نوعی از
 انواع حکومت چه حکومت جمهوری بوده باشد چه حکومت مشروط و چه حکومت
 مطلقه و حکومت جمیع انواع مشکل و متحقق نمیکرد و پایدار نمی شود مگر چنانچه
 که بصفت خراس متصف شده در حد و بلاد منع تعذبات اجانب رانند
 و در داخل مملکت در قطع و قمع مخالفین و مخالفین و قطع طریق و سراق کشند
 و بگردانی که بشریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دول و امور را
 بدانند و بر منصفه حکم و قضا از برای فضل و عادی حقوقیه و جانی نهشته
 رفع خصومات رانانند و باشخصیکه ضرایب و جبايات را بر وفق قانون
 حکومت از عموم اهالی جمع نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه عموم
 رعایا است حفظ نمایند و کسانیکه آن اموال ذخیره را بر سبیل اقتصاد در دست
 عمومیه اهالی چون بنای مدارس و مکاتب و نهادهای قاطره و طرق و بنیاد
 و دارالشفاها صرف کنند و معاشات مستخدمین ملت را چه خراس بوده باشد
 و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه مقررات برسانند و او مگردان این
 جماعتی چهارگانند که ارکان اربعه حکومتها میشوند خدمتگامی خود را
 بنوعیکه فساد بر اساس حکومت برآیند موقوف است بر خصلت امانت

واکرامت در آنست باشد راحت و آسایش از جمیع احوال و رفعت غلب کسب کرده
 حقوقا با تمام باطن خواهد شد و قتل و نهب فاش خواهد گردید و زجرهای
 تجارت بسته و ابواب ای فقر و فاقه بر روی ابالی گشوده و خزانه حکومت خالی
 و طریق تجارت بر بسته خواهد شد و البته هر قومیکه بدین گونه حکومت خاسته
 اینده آواره شود یا بالمره مضحل و یابدست اجانب ایراقاده مرارت عبودیت
 مرارت از مرارت انحلال و زوال خواهد چشید و پهنین نظام است که
 قومی بر سایر اقوام و نفوذ کلمه آن بر کز صورت و قوع خواهد پذیرفت
 که احاد آن قوم با یکدیگر چنان متحد و منظم گردیده باشند که بمنزله
 واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف امانت از جمله قویات
 بود که در بدک خصلت امانت قوام تقار انسان و مقوم اساس حکومت
 راحت و آسایش بدون او حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمه
 غیر او صورت بند و روح و جسد عدالت همین سنجیه است و تبصر
 نما اگر امتی از این صفت نباشد چه مصائب و بلاها و آفات احاد آن را
 فرا خواهد گرفت و چنان فقر و فاقه و سچاپکی ایشانرا احاطه خواهد کرد
 و عاقبت چگونگی مضحل و نابود خواهد شد و سستی از ان اوصاف
 صداقت و راستی است پوشیده نماند که حاجات انسانیه بسیار و
 ضرورات معیشت آن پشیمان است و هشیانیکه بدانها رفح حاجتهای
 خود را ایمانید و همیشه با نیکه واسطه آنها ضرورت خویش را دفع میازد
 هر یکی در همی در زیر پرده خفا خرید و هر واحدی در ناحیه کی در پس حجاب

مستوری از زودگزیده و پادمان بی نام و نشانی کشیده است و همچنین مخفی
 بنا شد که هزارها مصائب و هزارها بلاها و هزارها زبیا و هزارها آفات در
 هر زوئی از زوایای عالم کمین گرفته و تیر جان گاه بقصد خاک انسان در
 گمان آذدار و حرکات زمانه نناده است و انسان را با عانت این جوهر خصم
 ضعیفه خود هرگز میسر نشود که بر جمیع موارد منافع مطلع گشته دفع ضرورات
 خویش را نماید و یا آنکه بر کمین گاههای بلا یا آگاهی یافته در صیانت و جوهر
 کوشید کند از هر انسانی از برای جلب منافع بیخجا محتاجت استعانت از
 مشاعر سائر مشارکین در انواع و طلب هدایت نمودن از آسمانها آنکه سبب راه
 بری و دلالت ایشان بقدر امکان از بعضی از گزندها رسته مقدری را نام
 معیشت خویش را دست آرد و این استعانت هرگز مفید نخواهد آمد و اگر از آنکه
 صفت صداقت زیرا آنکه کاذب قریب را بعید و بعید را قریب و انموده نافع
 بصورت مضر و مضر را بصورت نافع جلوه خواهد داد پس صفت صداقت
 رکن رکن پایداری نوع انسانست و جل متین بنیت اجتماعی شویست
 و هیچ اجتماعی بدون او صورت نهند و چه اجتماع منزلی بوده باشد و
 اجتماع جهانی خویش کن اگر گروهی را صداقت نباشد چه قدر شقاوت بدسخی
 ایشان را دست خواهد داد و چه گونه سلسله نظام آنها کسب نموده خواهد شد و چه
 به پریشانی میلی خواهند کردید

و این منکران او هست یعنی غیر میا در هر زمان که پیدا شدند و در هر امت که ظهور
 نمودند مقصود اصلی و مراد حقیقی ایشان این بود که بواسطه مبادی فاسده و جهل

باطله خود آن قصر مدسسه شکل سعادت انسانیه را که عبارت از آن عقاید
 ثلثه شریفه و آن خصائل جلیله سه گانه بوده باشد از پنخ براندازند و در پای
 شقاوت و بدبختی را بروی این چاره انبان بکشایند و از عرش مدنیت
 اش فرود آورده بر خاک مذلت و خشنیت و حیوانیت اش بنشانند زیرا که
 بنابر تعلیمات خود را اولاً برین نهادند که جمیع ادیان باطل و از جمله وهابیت
 و حلیات انسانیت پس نشاید تکی را که بواسطه دین و کیش از برای خویش
 رفت و حقیقی بر سایر علل اثبات کند پس ازین تعلیم فاسد که موجب فتور
 و سبب بطاء در حرکات انسان است بسوی معالی چنانچه پیش گذارش
 است گفتند که انسان چون دیگر حیوانات امت و اورا مرتبتی بر بجهانم
 نیست بلکه خلقه و فطره از غالب آنها خیس تر و پست تر میباشد و
 این قول در ای حیوانیت را بروی انسان آکثو وند و ارتکاب افعال قبیحه
 مال شیعیه را بر مردمان سهل و آسان کردند و عیب درنده کی و اقراسرا بر
 داشتند و سپس این چنان کردند که بغیر ازین حیات زندگانی دیگر نیست
 انسان چون نبات است که درین صبح بر وید و در همتان خشک شده بچاک عود
 بند و سعید آن شخص است که درین دار دنیا طایه و مشتمیات بهیمة او را
 بست پاب کرد و بسبب این راسی باطل بازار عذر و خیانت و تزویر و جملات
 واج و اچند و انسانها را بر ذلیل و خجاست دعوت نمودند و عقلها را از سیر
 بسوی کمالات و کشف حقایق باز داشتند و چون این طاعونها و باج
 عالم انسانی یعنی پنجره میا دیدند که این تعلیمات فاسده در نفوس ارباب جیا

مؤثر نخواهد افتاد و هرگز خداوندان شرم با پدر و ایتره حیوانیت نخواهند
 کدشت و با بخت و اشتراک در مادی و متکلفی نخواهند شد ازین جهت
 درازله حیا کوشیدن گرفتند و گفتند که صفت حیا از ضعف و نقص نیست
 و اگر نفس قوی و کامل بوده باشد هرگز او را شرم و حیا از هیچگونه عملی حاصل
 نخواهد شد پس اول واجب بر انسان آنست که درازله این صفت بکوشد تا آنکه
 کمال نفسی فائز گردد و بدین وسیله عقبات و موانع طریق حیوانیت را بشویند
 و سلوک سبیل بهیئت را که عبارت از اشتراک و اباحت بوده باشد برطرف
 آسان گردند پوشیده نماید که موجب امانت و صداقت حقیقه در هر است
 یکی اعتقاد بر روز بازپسین و دیگری مکه حیا و ظاهر کردید که از جمله ارکان
 تعلیمات این گروه نجر میارفع آن اعتقاد و ازاله آن مکه است پس تاثیر تعلیمات
 ایشان در اشاعه خیانت و کذب بیشتر است از تاثیر قول کسیکه نفس خیانت
 و کذب دعوت میکند زیرا آنکه چون موجب امانت و صداقت یعنی امانت اعتقاد
 شریف و آن صفت جلیله در نفس بوده باشد هر وقت نوعی مقاومت با اول
 داعی خیانت و کذب خواهد کرد اگر چه مقاومت با ضعف باشد و ازین جهت
 در تاثیر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب آن عقیده و دارای
 آن صفت از خیانت و کذب چشمپوش خواهد نمود بخلاف آنکه اصل موجب باز
 لوح نفس شده گردد و چون درین هنگام هیچ باعث و داعی از برای آفتاب
 باقی نخواهد بود علاوه برین چون این گروه بنا بر ندب خود در اباحت و اشتراک
 گذشته اند و جمیع مشتهیات را حق شایع پنداشته اند و خصایص و تمایز

اختصاص با کاشته اند چنانچه ذکر خواهد شد دیگر محلی و جایی از برای حیانت
 قی نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی از برای استحصال حق مشاع خود حمله فی را
 نسبت ساز کند آن حیانت نخواهد بود و همچنین اگر دروغی را وسیله سازد کذب
 بیخ شمرده نمی شود پس معلوم شد که تعلیمات این گروه موجب همه حیانتها
 در دروغهاست و سبب همه شرور و زائل و دنیا و حیانت است و لامحال اگر
 این گونه امور در امتی فاش گردد مضمحل و نابود خواهد گردید و از آن چه کفایت بخوبی
 حاصل شد که این طایفه چگونه سبب هلاک و دمار اعم و قبال و شعوب میگرددند
 الا ان منجو اسم کونیم که این گروه بزرگترین دشمنان انسان بوده و هستند
 بر عزم اصلا حیکه در حقیقت بر اینگونه ای ایشان مرثم شده است سخن هستند و گویا
 استند که اتش فساد می افروخته خانمان این نوع چاره را سوخته اسم او را
 بلوح وجود براندازند چونکه هر کسی را مهوید است که نقاء افراد انسان درین
 جهان از روی ضرورت موقوف است بر صنایع و حرف چندیکه در شرف و
 نخست و سهولت و دشواری متفاوت میباشد و غایت نغیه و نهایت مقصود
 این جماعت این است که همه انسانها در جمیع مشتمیات و ملازم مشترک شده
 اختصاص و همتباز میان بر داشته شود و بپس را افزونی و برتری در بیج
 چیز بر دیگری نباشد و کلی در نهایت تساوی با هم بسر برند و چون چنین شود
 البته هر شخصی از ارتکاب اعمال شایسته سر باز زده امر محبت مطلق و بلا
 معاملات و مبادله او را عمال از حرکت باز خواهد داشتند و عاقبت الامر این نوع
 ضعف روی بودی هلاکت آورده کلیه زائل خواهد شد علی نتیجه اصلاح

ارباب بالیو بایش ازین خواهد بود و اگر فرض محال کنیم که تئیس انسانین
 طریقه شنیده ممکن باشد باید دانست که بلاشک جمیع محاسن و زینتها و جمالت
 او بر باد فنا رفته همه کمالات ظاهریه و باطنیه و ترقیات صورتیه و صنویه
 و علوم و معارف و صنایعش نیست و نابود خواهد گردید و کرسی مجد و پیش
 سر کون گشته در بادیه وحشیت چون سایر حیوانات با هزار آلام و سقام
 در غایت خوف و بیم بسر خواهد برد بجهت آنکه علت حقیقیه همه مزایای بنیان
 حجب اختصاص و امتیاز است و چون اختصاص و امتیاز برداشته
 شود نفسها از حرکت بسوی معالی باز بپایاده و عقلمدار گناه و حقائق پناه
 و استکشاف و دقائق امور بتادن در زبیده انسانها چون بهائیم و شنی دین
 جهان زندگانی خواهند کرد اگر ممکن باشد و لکن جهات هیات

معلوم باد که بخیر بیا طریق

چند یاز برای نشر تعلیمات مفیدانه خویشتن اختیار کردند چنانچه در وقت
 انیت و پنخونی همه مبادی و مقاصد خود را بجایت تصریح و نهایت پنا
 بعالم آشکار نمودند و در زمان بیم و خوف تدبیرا واجب شمرده طریق
 اشاره و کنایه و رمز را بقصد تدبیر نمودند

و گاهی بیکبار در دردم ارکان سه آن قصر نیک یعنی اینان کوشیدند
 و بسنگامی بر حسب مقتضای حال بعضی از ان ارکان را متحد نظر تعلیمات
 باطله قرار داده و بر ویرانی آن جد بلع خود را کار بردند و وقتی بموجب فرود
 نفسی لغزوات و لوازمیکه نفسی آنها مستلزم نفسی آن ارکان میشود بر جهشتند

در مطلق با نکار صانع و بطل اعتقاد ثواب و عقاب الکناف کردند چون نوشتند
 که زوال این دو اعتقاد لا محاله نتیج جمع مقاصد مضرة ایشان خواهد گردید و
 با تابی از ذکر سجده می دم در کشیده و تجزویق و تزیین و تحسین اصل مقصد که
 اباحت و شتراک همه در همه باشد اشتغال ورزیدند و گاه گاهی هم بجهت
 دفع معارضین اصول فاسده خورده اغتیال پیش گرفته خون هزار بابکینا بنزد
 بدسیسما و جلیهار ریختند

و با بجهل چون تعلیمات ایشان در اتمی از اتم ظاهر میشد جماعتی از ارباب نفوس
 شیریه را که غایت مقصودشان استحصال شهوات بیهیمه بود چه از راه حق
 و چه از راه باطل آن تعلیمات پسنداقاده بدون ملاحظه نتایج و عواقب آن
 آراء فاسده خورسند و دلشاد گردیده در ترویج و اشاعه آنها کوششهای
 نمودند و جماعتی دیگر اگر چه بدان اقوال منبکردیدند و اعتقاد منبکردند
 ذلک از مضار و مفاسد آنها محفوظ و مصون مانده در ارکان عقاید نافه
 و اساس صفات مفیده آنها هم خلل و فساد و تباهی راه بی یافت بجهت آنکه
 مردم در عقاید و اخلاق خویشین به سپر تعلید و عادت میباشند و از برای تر
 عزع لردگان تعلید و عادت ادنی شبیهه و اقل تشکیکی کافیت اندنفا
 اخلاق عموم افراد آن است در فرا که فتنه کذب و خنده و حیل بازی و حیانت
 در آنها شایع میگردید و پرده های پرده بسته شده افعال ناشایسته بمقام انسانیه
 جدا از ایشان بطور می پیوست و چون بسبب آن تعلیمات فاسده هر کی را
 چنان گمان میشد که بغیر از این حیات حیات دیگری نیست و صف گشت بر

غلبه میکرد و وصف آئینی عبادت از محبت ذات بر وجهیکه اگر منفعت
 جوید صاحب آن صفت مستوجب ضرر کل عالم گردد دست از آن منفعت ندارد
 بجز همه جهانیان رضادر دهد و این صفت موجب آن میشود که هر واحد
 منفعت شخصی خود را بر منافع عامه تقدم نموده امت و قوم خویش را با بجز
 ائمان بغا شد بلکه رفته رفته بجهت این حیات دنیه جانان و خوف بر مسمولی
 کشته از برای خازنده کی خویش بندالت و سفلی کی و عبودیت و خواری رضی
 و خورسند شود

و در وقتیکه احوال عباد امت بدین پایه میرسد رشته انقضاء و اشلاف
 کینجه و وحدت جنسیت منعدم گشته و قوه حافظه و علت مبقیه زائل گردیده
 عرش مجد و عز و شرف آن سترگون میکشیت
 این است تفصیل آن امیکه بعد از عز و شرف بواسطه تعلیمات نجر سیانی
 بذل و مسکنت مبتلا شدند

و اینست شرح طرق تعلیمات ما و اینچنین خیر میجا
 کز آن یعنی یونانیان قومی بودند قلیل العدد و بواسطه آن عقاید جلیله بلکه خصوصاً
 اعتقاد بدینکه قوم ایشان اشرف از جمیع امم عالمست و بجهت آن صفات
 شریفه کانه و پره صفت عار و تنگ نیگه عین حیا و یا اگر اول نتیجه اوست
 بعد از رواج بازار علوم و معارف سالهای دراز و در مقابل سلطنت فارسیه
 یکی از نواحی ناصوحی استانبول متمدن بود و ایستاده کی گردند و از خوف
 فل و بنده کی که شرف را نشاید و خداوند عار و تنگ از آن ابا نماند پای می

کی فسرزد تا آنکه اخرا الامران سلطنت عظیمه فارسیه را زیر و زبر کرده دست
تغالول بند و ستان دراز نمودند و صفت امانت در آنها بدرجته رسیده بود
که مرک و بر خیانت تریج میدادند چنانچه توستو کلیس در وقتیکه از ککشن او
امر کرد که عساکر فارس را گرفته متوجه فتح یونان کردند زهر خورده خود را کشت و
راضی نشد که بامت و قوم خود خیانت نماید با وجود اینکه یونانیان او را بعد از
خدمت نمایان و غلبه بر فارس نفی کرده بودند و او ناچار شد بدیشان سپاه بدهد
تبارخ یونان رجوع شود

و چون اسپکور ابقور نا تو ریسیم و اسپکورتینا یعنی ابقور بیاد یونان با هم
حکیم ظاهر شدند و ایشان پس از انکار الوهیت که اُس همه فساد و اوباهیه میسرود
و خرابیهاست چنانچه فیما بعد سپان خواهد شد گفتند که انسان سبب خود
پسندی و عجب و غرور چنین گمان میکند که عالم تمام را از برای وجود ناقص او
خلق شده است و او اشرف همه مخلوقات و علت غائیه جمیع کمونات است
بواسطه حرص و طمع خویش بلکه سمیت جنونیکه بر و متولی شده است چنین
اندیشه نماید که او را جمانت نوزانی و عالمی است جاودانی که پس از رحلت
از او دنیا بدان عالم مقدس منتقل شده بی شائبه عیب و نقص کمال سعادت
فائز خواهد گردید لکن خود را بر خلاف غیر یعنی طبیعت بقیود و سلاسل بسیاری
مقید ساخته و بمشاق و کلفتیهای پیشاری مکلف نموده در ای لذایذ طبیعیه
و حظوظ فطریه را بر وی خویش بسته است و حال آنکه او را در هیچ چیز تریج
جوانی فضیلت و مرتبتی نیست بلکه بسبب فطرت و طبیعت از همه حیوانات

ماقص و پست تراست و آن صنایعیکه او را دست یاب شده بدانها فخر نماید
 همه بنح تقلید از سایر حیوانات گرفته شده است چنانچه بیج از عکسوت و بیجا
 عمارت از نخل و انشا و تصور و صوامع از نخله پنهان ^{مانند} نمونه از مورچه و
 موسیقی از بلبل و بکذا پس باید این انسان مغرور بداند که حیات او چون
 حیات نباتات است و بغیر از این جهان او را جهان دیگری نیست و جز این
 زندگی بانی زندگی دیگری نمی باشد پس بعثت خود را در مشاق و اتعاب بیندازد
 و بار کران تحلیف اسپوده بردوش خویش نهد و خلاف نا تو خود را از
 اصناف لذت و انواع حظوظ محروم نسازد بلکه هر نوع که او را ممکن شود
 بر طور که میسر گردد و نصیب خویش را از طلا و این جهان بردارد و بافتنهای
 حلال و حرام و لایق و سزاوار و نالایق و غیر سزاوار و سایر امور جعلیه
 یکدم خود را بدانها مقید ساخته اند کوشنده و دل نمیدد و چون بداند
 که تعلیمات ایشان با تکلیف صفت حیا در نفوس بی فایده خواهد افتاد در این
 آن خصلت جلیده آغاز کرده گفتند که حیا و شرم از ضعف نفس است
 و هر انسان را لازمست که در ازله آن سعی نماید و قید عادات را بشکند تا آنچه
 قادر گردد بجزارت کتاب جمیع آنها بلکه مردم آنها را قبح می شناسند و نفس او
 از آشکارا ساختن آن اعمال متاثر و منفعل نشود و عاقبت الامر این
 ابقیور بسیار پرده شرم را در دیده و آب روی نهانی را برده هر جا که مانده می
 میدیدند خواه و نا خواه خود را بدو میرسانند حتی در بسیاری از اوقات
 اصحاب مومنان این حکمای نو بر آمده را سبک خطاب کرده با سخنان مانده

مسیر اندر مدح و ذمک این سکما می بنان صورت مرتفع
 نمی شدند و المال مشاع پن اکل نذا کرده ار هر طرف ملامت
 سے نمودند

و این کمی از آن اسباب است که اینها
 مشهور شد بد بختین و تعلیمات فاسده این بحر بیابا
 یونان یعنی کلیتین چون برور زمان در نفوس و عقول
 یونانیجا تاثیر کرد خسر و هارومی سیادت آورد و بازار علم و
 حکمت کاسد شد و اخلاقیما فاسد گردید و شرف نفس آن
 قوم بنذالت و لووم و امانت ایشان بختانت و حیوانت
 آنها بر قاست و سفله کی و شجاعت آنها بختانت و محبت
 و ظن آنها به محبت شخصیہ مبدل

شد

و با بجهت جمع ارکان ستمه قصر سعادت آنها و همه اسبابهای
 انسانیت ایشان مندمم گردید و لهذا سلطنت و عزت
 ایشان بر باد رفته بدست روم یعنی جنس لاتین سیر افتادند

و سالهای دراز از شاست آن
 تعلیمات فاسده و ز قید هوویت بسر بر روند و بعد از اینکه

در یک جزای زمان درین عالم حاکم بلا معارض شمرده می‌شدند

فارس قومی بودند

که در آن اصول ستم سعادت بدرجه اعلیٰ رسیده بودند و خوشترن را چنان شریف میدانستند که گمان میکردند از باب سعادت از ائمه جنبیه ان ائمت است که در حمایت آنها بوده و یا بقرب جوارح مالک ایشان شرف یابی حاصل کرده باشد

وامانت و صداقت اول

تعلیمات دنیویه آن قوم بود حتی اگر محتاج می‌شدند اقدام بردام نمسکرند از خوف آنکه مبادا ناچار شده دروغی از آنها

سرزند

و بسبب این عقاید و خصائل عزت

در رفعت و بظمت ملک آنها چایه بی ارتقا کرده بود که همان آن داشته‌نامه‌ئی باید فرستیس فرزندان مؤثر میگوید
پادشاهی فارس در زمان دارای کبر عبارت از بیت‌تخت و آئین
نشین بود و یکی از آن والی نشین‌ها مصر و سواحل بحر قزقم و بلوچستان

و مسند بود

و اگر زمانی در سلطنت آنها فتور می‌بهم میرسید از تاثیرات آن

اصول صحیح در اندک زمانی او را تدارک نموده باز بحالت اولی و سلبه
عظمای خود رجوع میگرداند تا آنکه در زمان قباد مزدک یخچری
یعنی طبیعی لباس رافع جور و

دافع ظلم ظهور کرد

و یک تعلیم خود جمیع آن ساسهای نیک سختی قوم فارس را
کنده بباد فنا داد زیرا آنکه گفت آن قوانین و حدود و آداب که
انسانها وضع کرده اند همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی

بر باطل است

و شریعت مقدسه یخچری یعنی طبیعت تا اکنون منوخ نشده در حیوانات
و بهایم مصون و محفوظ مانده است و کدام عقل و کدام دانش به
پایه یخچر میرسد و یخچر همه ماکولات و مشروبات و منکوحات را در میانه
جمع اکلیبن و شارپن و ناکمین ناحق مشاع و تدرار داده است پس چرا
باید که انسان محبت جعلیات و همیته ای که آنها را قوانین و آداب می
نامد از نادور و دخر و حوهر خود محروم مانده و دیگران از آنها منتفع

بگیرند

و چه معنی دارد که شخصی اموال مشاع را در تحت تصرف آورده دعوی
ملکیت نماید و بداند که زنی یا بجهانه تاج در آورده سائیرین را از آن منع
کند و چه حقانیت است در قانونیکه غاصبین اموال مشاع را محاب
حقوق می شمارد و آن بچاره را که بجهله می منتفع از حق خود میگرداند

و فائس نیاید و لئذا بربر کس واجب است که غل ظالمانه قوانین و
 لوآب و شرایع عقل ناقص انسانی را از گردن برآورد و بمقتضای شریعت
 مقدسه نجر حقوق خود را در اموال و زبان بجهر نوع که تواند
 استحصال بنیاید و غاصبین را جبراً و قسراً از فعل ناشایسته غصب
 و چور باز دارد و چون این تعلیمات باطله در قوم فارس شیوع یافت
 حیا از میان برخواست و غدر و خیانت فاش گردید و نذالت و سغله
 کی شیوع گرفت و صفات بهیمنه غلبه نمود و طبایع آنها بالکلیه

فاسد شد

و انوشیروان اگر چه مژدک و بعضی از پیروان
 آن را کشت و لکن قادر بر طلع و قمع این تعلیمات فاسده نگردید
 و بدین جهت این قوم نتوانستند که یکت جمله عرب را تحمل نمایند
 و حال آنکه قرن و همسر آنها که عبارت از روم بوده باشد قرون سغله
 با عر ببادر مجادله و محاربه بودند

مسلمانان امتی بودند که بواسطه دیانت الهیه

حقه و بسبب شریعت مساویه صدقه خود انقدر عقاید جلیله و خصائل
 جمیده احاد آن امت را حاصل شده بود و انقدر اساس آن ارکان
 سته در آنها استوار گردیده بود که در یکت قرون یعنی صد سال از
 نتایج آن عقاید و سجایا از جبال الب ناسور چین در تحت تصرف
 در آوردند و دماغ اکاسره و قیاضره را بجا کت نذلت مالینند

با آنکه شریعتی قلیله می پیش نبودند و اخلاق فاضله آنها بدرجهئی
رسیده بود که بمقتایس آن اخلاق در اندک زمانی قریب همه
میون غنیه مسلمین را بکیش خویش جذب نمودند با وجود آنکه آن ها را
مخیر کرده بودند در میانة جزئه زهیده و اسلام

و همین گونه غلبه و غزآین

امت شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم خیر بها یعنی طبعین
باسم باطنیه و صاحب اسرار در مصر اشکارا شدند و زبانه های خود را
در جمیع اطراف و انکاف مسلمانان خصوصاً در ایران منتشر کردند

و چون این خیر بها صاحب

باطن دیدند که نور شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم جمع
مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه با کمال علم
و سعۀ فضل و نهایت تقف در حراست این دین متین و صیانت
عقاید اخلاقی مسلمین میگوشتند لهذا از برای نشر آراء فاسده خود
طریق تدلیس و تدریج را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشترن را برین
فترار دادند که اولاً تشکیک کنند مسلمانان را در عقاید خود و پس
از تبثیت شک در قلوب عمد و پیمان از ایشان بگیرند و سپس عمد
و پیمان همیشان را بنظر مرشد کامل خود

برسانند

و گفتند بر معلم این تعلیمات لازم است که علی الدوام بار و ساء

دین اسلام پنج تدبیر رفتار نماید و واجب است او را که قادر بر
 • تأسیس مطالب خود بوده باشد و چون کسی را باجم مرشد کل می
 انداختند اول چیزی که او را تعلیم میکرد این بود که اعمال ظاهریه از برای
 آن اشخاصی است که بحق نرسیده اند و حق عبارت از مرشد و راه
 بر کامل است و چون تو بحق رسیدی اکنون ترا باید که خود را ازین
 اعمال ظاهریه بدینته خلع

مناہی

و بعد از زمانی او را میگفت که جمیع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه عقاید
 و قیودات از برای ناقصین است که بمنزله پماراند و چون تو کامل گشتی
 لازمست که همه این قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلخ کرده قدم
 در درآره و اسعه اباحت نهی چه حلال و چه حرام و چه امانت و چه خیانت
 و چه صدق و چه کذب و چه فضائل و چه زائل و پس از تثبیت اباحت
 در نفوس تابعین خود بجهت انکار الوهیت و اثبات مذہب نیچری و
 سبیه دیگر بکار برده میگفت اگر خدا موجود باشد موجودات شبیه خلایق
 شد و الومعدوم باشد مثل معدومات خواهد گردید و خدا منزه است
 از هر گونه شبیهی پس خدا نه موجود است و نه معدوم یعنی باسم اقرار
 کن و سعی را انکار نما

و مدت زمانی این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در
 فساد اخلاق مسلمانان میکوشیدند تا آنکه علمای دین و سائر رؤسای

مسئله برین امر مطلع شده در صدد معارضه برآمدند و چون آن بگرفت
معارضین را و چند از برای نشر آراء باطله خود خون هزارها علماء
و صلحاء و امره امت محمدیه را اغنیاء

ریختند

و بعضی از آنها آن عقاید فاسده مضمره را فرصت یافته بر روی
غیر الموت جبارا بعالم ظاهر ساختند گفت که در وقت قیام قیامت
هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی بر خلق نمی باشد و قیامت عبارت
است از قیام قائم حق و منم قائم حق پس ازین هر که بر چه خواهد
گفت که تکلیف بر حواسیه شده است یعنی در بای انسانیت بسته شده
ابواب حیوانیت باز گردید

و با توجه این نجیب بیابان باطن و خداوندان تاویل یعنی تاویل سیمها
قدون سابقه مسلمانان بحیله کمال خلق را بجمع نقائص در ذائل ایکه
بر اندازد اتم و ملل است دعوت نمودند و بدسینه تمیزیه جعلی خویش
اعتقاد الوهیت را که اساس همه سعادات انسانهاست در این
دوره دنیا از الواج عقول سرفروند و برور زمان خلاق اتمت محمدیه
شرفا و غربا فاسد کردند و در ارکان عقاید و سجایای پسندیده
آن اتمت شریفه تر عریض انداختند تا آنکه شجاعت و بسالت آنها
بخوف و جنانت و امانت و صداقت آنها بنحیانت و دروغ
کونی و محبت اسلام آنها به محبت شخصیته بهیمه مبدل گردید

و از آن بود که جماعتی از صحابه یک فرنگ در قرن خامس باراضی شامیه هجوم کرده صد هشتصد و نود و نهم هزار خراب نمودند و خون و هزار بار را بجان ریختند و تا قریب دو صد سال مسلمانان از رنج آن صحابه عاثر ماندند و حال آنکه پس از آن فساد اخلاقی تپایی عظامت قوم فرنگ را در حالک خود از دست مسلمانان راحت داریم

بنود

و همچنین گروهی از او باش تا آرتو ترک و مغول با چنگیز خان آمده غالب شهرهای محمدیان را ویران ساخته خون میوهخسار بر خاک ریختند و مسلمانان را این قدر قوه نشد که این ملت را از خود دور سازند با وجود اینکه در اول اسلام ملت عدد تا سور چین جولان گاه اسپان مسلمان با بود و آن همه ذل و حقارت و خرابی و ویرانی از برای مسلمانان حاصل نشد مگر از بیعت و دروغ و غلوئی و جانت و گران جانی و ضعف و سستی ای که آثار آن تعلیمات فاسده بود

و چون ادب و اخلاق و دینت محمدیه از غالب نفوس مسلمانان بلامر زائل نشده بود لهذا بزار کوشش بعد از سالهای دراز اراضی شامیه را از دست فرنگت گرفته چنگیز یان را بشرف اسلام مشرف کردند و لکن نتوانستند که آن ضعف را با لکنیه زائل سازند و آن سلطه و قوت خود را دوباره اعاده نمایند زیرا که آن سلطه

نتیجه آن عقاید جمعه و آن خصال پسندیده بود و بعد از تفرق فساد
 افاده آنها متعسر گردید

و ازین است که ارباب تاریخ ابتداء بخطاط سلطه مسلمانان را از محاربه
 صلیب میگیرند و چنان لائق بود که آغاز ضعف مسلمانان و تفرق
 کله آنها را از شروع آن تعلیمات فاسده و اراء باطله بگیرند

مخفی نماند با بیهایکه درین

زمان جنبه در ایران یافت شدند و هزارها خون عباد الله را باقی
 رحمتند که چک ابد الهامی همان خیریهایی المکوت و چیلایمی
 یعنی گجول بردارهای همان طبیعتین کرد گوه مباحثند و تعلیمات
 آنها نمونه همان تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فیما بعد چه
 تأثیرهای دیگر از اقوال آن با در امت ایرانیه یافت خواهد شد

انت فرسایه

آن یکانه انتمی بود که بواسطه آن اساسهای شش کانه سعادت
 در قطعه یوروپ بعد از رومانین رفیع علم و دانش و کاردانی نموده
 موجب تمدن همه انتم فرنگ گردید و بسبب آن اصول جلیله در نجابت
 اوقات در جمیع بلاد مغربته صاحب کلمه نافذه شد تا آنکه در قرن
 پنجم از میلاد مسیح و لیتر و رسو با اسم رافع انحرافات
 و منقذ العقول طهور کردند و این دو شخص قبر اسپیکور ابقیور -
 کلنی را بنفش کرده عظام بالینه تا نور لیسیمی را احیاء نمودند و کالیفا

برانداختند و تخم اباحت و اشتراک را کاشتند و اداب و رسوم
خرافات انباشتند و ادیان را اختراعات انسان ناقص العقل را
نهادند و هر دو جزا با نکار الوهیت و تشیع انبیاء پر و خستند حتی
و لیکر چندین کتاب در تحفظ و تحسین و تشیع و ذم نبیما تصنیف
کرد و این اقوال باطله در نفوس فرسایان و بی تاثیر کرد و بیگاریکی نیست
عیسویه را ترک نمودند

و در ای شریعت مقدسه بخر یعنی اباحت را بروی خود کشوند
حتی در روزی از روزها و ختری را آورده در محراب کنبه کی گذارده
زعیم آن قوم نداد و داد که آنها الناس پس ازین از عد و برق ترسید
و چنین کمان کنند که اینها از طرف آله سما برای تنبیه شما ظاهر شده
است بلکه بدانند که همه اینها آثار طبیعت است یعنی تا توره و غیر از تا توره
تا دیگر کی در عالم وجود نیست پس دیگر پرستش او بلام را ننمایند و از
کمان خدائی برای خود اختراع نکنند و اگر خواهش آن دارید که
چیزی را عبادت و پرستش ننمایند آنیک مد نموازل در
در محراب چون دومیته پیاده است.

و تعلیمات فاسده بخریه این دو شخص اولاً موجب ثورت
مشهوره فرانسویه گردید و ثانیاً سلب آن شد که فساد خلاق
و تفرق کلمه و اختلاف مشارب احاد آن امت را فرا گرفت تا آنکه
رفته رفته هر طایفه کی از اصحاب آراء مختلفه و مشارب متباسته

چکیری را میکونید
که از حاج
سازند
۱۱

بجز مشغول گردیده پاستعمال مقاصد و ملاذ خوشتن کوشیدن
گرفت و از منافع عامه اعراض کرد و از آن سبب نفوذ خارجی ایشان
چه در غرب بوده باشد و چه در شرق روی بنقصان آورد.

و ناپلیون اقول اگر چه

دوباره دیانت مسیحیه را عاده نمود و لکن اثر آن تعلیمات از نفوس
نزفت و اختلاف مشارب زایل نگردید و عاقبت الامر بدان منجر شد
که از دست جرمی شکست خورده زیانهاییکه بسالهای دراز جبر آن
نتوان گردید انهار رسید بلکه آن تعلیمات مضره باعث آن شد
که طایفه مسوسیا لیت یعنی اجماعین در آنجا یافت شد
و ضرر و خسارت این گروه بر فرساکمتر از ضرر و خسارت جرمی

بود

بتایخ حرب فرسار جمع شود

و اگر ارباب آن عقائد حسنه و سجایای پسندیده تدارک این امر را
نیکو ندانند این قوم برای اجرامی مقاصد باطله خود فرسار را نیز فزیر
کرده با خاک برابر میساختند

و پوشیده ناماد که امت عثمانیه بسبب ظهور این عقیده فاسده
بخرمان در بعضی از امراء و عظامه آن بدین حالت مجزئه افتاد حتی
آن افسرهای عسکری که در این محاربه جزیره خیانت کرده باعث
خرابی و تباهی گردیدند همان با بودند که بطریق نچسری قدم می

زوند و خود را اصحاب الحکار جدیده می شمرند یعنی بسبب تعلیم
 یخچری چنان گمان میگردند که انسان چون سایر حیوانات است
 و این اخلاق و سجایاییکه از برای خود فضیلت میداند همه خلاف
 ناتور و از فضول عقل است و باید هر شخص انقدر که تواند و هر
 راهی که ممکن شود او را لذات و شهوات حیوانیه را از برای خود تحصیل
 کند و بخرافات قیودات و بوابیات جعلیات انسانهای بی عقل
 خویشتر را از طلاذ محروم نسازد و چون انسان فانی می شود چه
 شرف چه حیاء و امانت و صداقت کدام است و لسا بارتب جلیله
 سفله کی را قبول کرده بقیمت ذمیده کی خانه شرف چندین ساله
 عثمانیان را بر باد دادند

سوسیا نیست و کونونیت و نیلیت

یعنی اجتماعین و اشتراکیتین و عدتین هر سه طریقه ره سپر این
 طریقه میباشند و خود را با سم محب الفقراء و الضعفاء و المسکین
 طایفه ساخته اند و هر یک ازین طوائف ثلثه اگر چه صورتی مطلب خود را
 نوعی تقریر میکند و لکن غایت و نهایت مقصود آنها این است که جمیع
 امتیازات انسانی را برود داشته چون مزدک همه را در همه شریک

سازند

و حجت اسرار این مقصد فاسد چه بسیار خون ریزها کردند و
 چه فسادها و فتنهها بر پا نمودند و چه قدر عمارات و قرنها پیش زدند

و ایشان میگویند که جمیع مشتهیات و ملاذ که در روی این کره زمین است
 همه آنها از فیوضات نامتور یعنی طبیعت است پس نشاید که شخصی را
 اختصاصی بوده باشد پس از آن ملاذ بدون مشارکین او در نهایت
 بلکه باید جمیع ملاذ و مشتهیات حق مشاع بوده باشد در میان همه
 افراد آنها

و میگویند بزرگترین سد و محکمترین مانع از برای نشر شریعت مقدسه
 یخچر یعنی باحت و اشتراک و یا انتها و سلطنتها میباشد پس لازمت
 که اینها را از اساس برانداخت و پادشاهان و روساء او باین را
 نیست و نابود ساخت و اگر شخصی خود را بملذاتی مخصوص ساخته
 و خویشترانبعثتی و یا فریبتی ممتاز گرداند و مخالفت شریعت مقدسه
 نامتور یعنی طبیعت نماید او را باید قبل رسانیدن آنکه دیگران
 از حکم آن شریعت مقدسه سر نه بچند و گردن گشایی نکنند
 و این گروه سه گانه از برای

نشر افکار مفسدانه خود هیچ وسیله و حیلہ نمی نیافتند مگر آنکه انشاء
 مدارس نموده و یا آنکه در مکاتب و مدارس سایرین مدارس شده
 اندک اندک افکار خود را در زبان صافیة بجا جایی دهند و ازین
 جهت بعضی بانشاء مدارس پرداخت و بعضی دیگر متفرق گردیده
 هر یکی در مدرسه از مدارس بلاد فرنگ معلم گردیده در ازاد خانه و انشاء
 خیالات باطله خویشتران کوشیدن گرفت و بدین وسیله احزاب آنها

بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالک یورپ منتشر گردیدند
 مخصوصاً در مملکت روسیه و بلا شبهه اگر این طوائف طمعه
 وقت بکمرند موجب الفراض و اضحلال نوع انسانی خواهند
 شد چنانچه ویران پیش گذشت امارت اندلس من سرور اتوا
 لهم و افعالهم مؤمنند آن پسین همیبر و کزیده و خورش
 ناتور

که اولاً در ممالک انگلیز بود پس از آن
 اراضی امریکا هجرت کرین شد باهام طبیعت یعنی نجرخان
 مصاحت دید که این نعمت عظمی اباحت و اشتراک را فقط
 انسانا عطا کند که به نخیپر ایمان دارند لهذا دو کمپانی تشکیل
 نموده یکی از مؤمنین و یکی از مؤمنات و گفت هر یک از مؤمنین
 مطلق التصرف است در هر یک از موخات و از آنست که اگر یکی
 مؤمنات سنوال شود تو وزن کیستی جواب نمیکند بد زن کمپانی
 همچنین اگر از یکی از اولاد آن زنهار پرسیده شود که تو بچه چه کسی

پاسخ خواهد داد بچه جمعیت
 و اما هنوز لیب شر و فساد آنها از چاه و بل کمپانی سر برزده
 و خداوند تعالی میداند که چه وقت شیرازه آن عالم را گرفته
 خان و مان انسانها را سوخته ویران خواهد شد
 و اما آن مسکینان الوهیت یعنی نجر بیا که لباس تبیس

مذتب و دوست دار اُمت و حسیر خواه قوم برآمده اند و خود را
 شریک دزد و رفیق قافله ساخته اند و در نزد غنیا و بلیغ با
 علم دانش و کاروانی برافروخته اند و از برای خیانت طرح نو
 در انداخته اند و بدو سه کلمات مسروقه تا تمام بخود بالیده اند
 و بروتھا را بصد کبر و ناز مالیده اند و خود را با هزار جمل فدا
 با دمی و راه برنامیده اند و با همه اخلاق ردیله و صفات
 ذمیه خویشان را مذتب کماشته اند و عقل و خردمندی را فقط
 در غدر و اختلاس و ترویزنداشته اند بسیار خجالت میکشتم
 که آنها را ذکر کنم و بغایت شرم می آید از تحریر و روش و کنش ایشان
 زیرا آنکه مقاصد آنها

بسیارست است چون که میخواهند از برای شکم خویشان اساس
 اُمت خویش را بکنند و ریشه التیام آن را از هم کسلانند و چون
 گاه افکارشان بسیار تنگ است و هنوز قدم از شبکه خود
 بیرون ننهادند و قلم را در آن مجال تنگ قدر یاری حرکت

ببند

اینقدر قیوانم کجوهلم که نهیایا چوبنی
 پهلوان نمیه و کیرا نمید با قیش را خوانند کان بدانند
 و از جمیع آنچه پیش ذکر شد
 بخوبی هر کسی را معلوم گردید که این گروه خجسریا یعنی دهر بیا

هر امتی که پیدا شدند اخلاق احاد آن امت را بواسطه تعلیمات فاسده خود بنزار تبلیس و تدمیس فاسد کردند و اساس قصص سعادت ایشان را کردند و خیانت و دروغ و غلوئی ذکر آن جانبی و شهوت پرستی را رواج دادند تا آنکه تدریجا اسم آن امت را از لوح وجود محو نمودند و با آنکه بدل و فقر و عبودیت مبتلا کردند

مع ذلک چون بعضی

از اینکروه مقصد اصلی خود را که اباحت و اشتراک بوده باشد تدلیا مخفی داشته و در ظاهر با نکار الوهیت و روز باز پرس کتفا میکنند -

لذا میخوانم بیان کنم که این تعلیم نبضه کافی است از برای فساد بیست اجتماعیه و ترغز عارکان مدنیت و هیچ سببی مؤثر تر از این تعلیم در فساد اخلاق یافت نمی شود و ممکن نیست که شخصی یخچی بوده باشد و با وجود این مذهب الاخلاق و صاحب

امانت و صداقت و مروت و جوان

مردمی باشد

پس میگویم بر فردی از افراد انسان را بسبب سرشت و خلقت شویتها و خواهشهای است که بازاء آنها مشتیهائی و ملائمتی در عالم خارج گذاشته شده است و آن شهوات بذواتها چنان اقتضای میکند که انسان حرکت نموده و سعی کرده

آن مشیبتات را تحصیل نماید و در آنها عاججه خواهشهای
خویش کند و سورت نفس را بشکند چه تحصیل آنها بیج حق بود
باشد و یا بیج باطل -

وجه بدست آوردن آنها موجب فتنه و فساد و سفک و ما
و غضب حقوق شود و یا آنکه بدون این مفاسد او را دست
یاب کرد

این مقتضیات قویه و بواعث فعاله را از تاثرات غیر معتدله باز
داشتن انسان صاحب آن شهوات مؤثره را بحق خود رضی
کردن و از تعذبات و اجافات منع نمودن یکی ازین چهار
چیز متصور می شود

یا آنکه هر صاحب حق شمشیری در دست گرفته و سپری بردوش
انداخته و یک مادر پیش و یک پادر عقب نهاده شب و روز
در حیانت حق خود بگوشد و یا شرافت نفس چنانچه ارباب اهوا
او عا میکنند و یا حکومت و یا عقاد بر اینکه عالم را صانعی است
دانا و عمل خیر و شر را پس ازین حیات جزائست همین یعنی
دین

اما وجه اول موجب بتن می شود که از برای صیانت حقوق و
رفع تعذبات سیلها می خون جاری کرد و تلول و ادویه بده
افراد انسانیه مختصبت شود و هر قوتی ضعیفی را طمن و سخن نماید

تا که احسن الامر این نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود
محو گردد

و اما وجه ثانی پس باید دانست که شرافت نفس آن صفتی است
که صاحب آن از اعمال ذمیه و افعال قبیه در نزد عیبر و قبیله
خود اجتناب خواهد نمود و حسنت نفس آنست که دارای آن از
دنیای امور پر هیغ نماید و از تقبیح و تشنیع متاثر نیمنه گردد
و هر کسی را واضحست

که این صفت را یعنی شرف نفس را ماهیت و حقیقت معنی
در نزد اتم نیست که بتوان بد و مشوات را سجد اعدال آورد و هر
شخصی را بحق خود را ضعیف ساخته پایه نظام را محکم نمود یا ملاحظه
نمیکند بسا امور هست که ارتکاب آنها پیش امتی خست و دنائت
شمرده می شود همان امور در نزد امتی دیگر از آثار شرف و
کمال نفس و از موجبات مرح دستایش است و حال آنکه فی

التحقه عین جور و ظلم و عدلست

چنانچه نسب و غارت و دزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبائل
و اهل جبال و بودای غایت کمال و نهایت شرافت نفس است
و اما اهل مدن همه

انها را علامات خست و دنامت میدانند و همچنین جلیله نابدی
و مکاری و منافقی در نزد قومی خست و قومی دیگر این امور را

عقل و کاردانی و کمال می شمارند و دیگر آنکه اگر غور کنی در این امر که هر حادثی را علتی است و علت غایی افعال اختیارینان نفس اوست بخوبی خواهی دریافت که طلب اوصاف شرافت نفس وسی در استحصال او و خوف از خست و ذنات آن بجهت رغبت و میل انسان است به وسیع طرق معیشت و حذر اوست از تنگی مسالک زندگانی

چونکه میدانند از اوصاف شرافت نفس موثوق به خواهد گردید و با نیت و صداقت مشهور شده اعوان و بهضار او بسیار خواهد شد و بیایان بسیار راهها و اسباب های معیشت فراوان خواهد گردید

بجلاف اوصاف بخت و ذنات نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قلت یاران گردیده ابواب معیشت را مسدود خواهد

ساخت
پس مقدار طلب شرافت نفس و قوت و ضعف و کمکن و عدم کمکن آن صفت درجات و مراتب او و تأثیرات آن در کنج آرزای مشوات از تعقیبات بر حسب معیشت های طبقات مردم میباشد

بمعنی طبقات ناس
انقدر در تحصیل آن صفت خواهند کوشید که معیشت ایشان نافع باشد و از ضرر و کزند محفوظ مانند بلکه هر طبقه ای شرافت

نفس را آن صفتی بشمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت توان
شد و آنچه زیاده برین باشد بر کز نقدان او را نقص و ذنابت
نمی انگارد اگر چه در نزد طبقات دیگر نقص و خست شمرده شود
و در استحصال آن سعی بکار نمی برد نظر کن در غالب سلاطین
وامراء چگونه با اعتقاد شرافت نفس از عمد شکنی پروا نمی کنند
خصوصاً با آنانکه از خود

در جلالت و عظمت پست ترند و از جور و ظلم و سایر افعال ذمیه
اجتناب نمی نمایند و هیچکس ازین امور را خست و ذنابت
نمی شمارند

و حال آنکه اگر یکی از اینها از احاد رعیت سر میزد و خیس و دزدی نفس
شمرد شده بدین جهت در امر معیشت او خلل حاصل می شد
حتی سایر طبقات هم این امور را در حق سلاطین و امراء خود باز
خست و ذنابت بنمیدانند بلکه
بجامل دیگر حمل میکنند

و همچنین است حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقه
بعد طبقه

و سبب این امر آنست که طبقات عالیه خود را از ضرر آن افعال شنیعه
مصون و محفوظ میدانند پس اگر مدار نظام عالم همین شرافت
نفس بوده باشد هر طبقه عالیه نمی دست تعدی بطبقه سافله می کشد

در ای شتر و فهاد بروی این پچاره انسان باز خواهد کردید

علاوه بر این

چون غرض از تصاف بدن صفت توسیع طرُق معیشت و تخذّر
از تنگی مسالک زنده کائنات چنانچه معلوم شد پس هرگز این خلعت
مانع نمی شود انسان را از تعذبات باطنیه و خیانتهای مخفیّه و رشوت

خواریهایی در زوایای محاکم

زیرا آنکه انسان طالب سعّه عیش میباشد آنکه بدن خباثت مخفیّه
بمقصد اصلی خود ظاهر میگردد بدون آنکه مشهور بدانست گردد چنانچه
می بینی که داعیان بر شرف نفس چگونه اعمال در زوایای محاکم

از آنها بطور میرسد

پس شاید کسی را که شرف نفس را میزان عدل قرار داده کمان
کند که میتوان بدن صفت هر کسی را بحق خود راضی کرده منع
جمیع تعذبات و محافات ظاهریه و باطنیه را

نماید

و اگر کسی بگوید یکی از اسباب طلب شرافت نفس حُبّ مجتهدت
پس می شود که بر شخصی بجهت استحصال مجتهدت خود را با علی
درجه شرافت نفس متصف ساخته خویشتن را از جمیع رذائل

و ذنایا و تعذبات و محافات دور نماید

جواب میگویم اولاً کمتر شخصی یافت می شود که مدح و ثنا را بر بلندند

شعوات بدنیه تقدیم نماید و اگر بطبقات برودم نظر شود این
نحو بی ظاهر و هوید خواهد شد

و ثانیاً چونکه موجب اول از برای مدح و ثناء این انسانهای چون
نفس و باعث نخوت و بخت ستایش این مؤرخین مزین و شعرا
کاؤمین غنا و ثروت و جاه و جلال و شوکت است اگر چه
استحصال اینها از طرق غیر لائقه شده باشد و در کتاب
این چیزها هزارا تعدیات و اجافات سرزده باشد لهذا غالب
نیفوس در این امر سعی خواهند کرد که خود را اصحاب غنا و
ثروت و خداوندان جاه و جلال نمایند اگر چه بطریق غدر و ظلم و
خیانت بوده باشد

تا آنکه هم لذت بدنی را بدست آرند و هم مدوح این مدلسین
گردند و کمتر شخصی یافت می شود که طالب مجتهدت حقه بوده از
راه حق و فضیلت و شرافت نفس ثا و ستایش حق که تهاب

کند
و از آنچه گفته شد ظاهر کردید که خصلت شرافت نفس بنحویچه
از برای تعدیل شعوات و منع تعدیات و تهتظام عالم کافی

نیت

بلبی اگر مستند بدنی بوده و در آن دین باهیت آن متقرر و
متعین گردیده باشد بجهت آن ثناء و بنا موجب تهتظام

سلسله معاملات خواهد شد نه بغض خود چپاچه در پان چایدین

اشاره فی رفت

و اما وجه ثالث ضمنی مناسبت که قدرت حکومت مقصود است
بر دفع ظلمها و جورهای ظاهری اما اختلاسات و تزویرها و
نهبتنا و فسادها و تعذبات باطنیه خداوندان شهوات را چگونه
منع تواند کرد و بکدام طور سخیله با و دسیسه با و ستمهای نپایانی
مطلع می شود تا برفع آنها بکوشد علاوه برین حاکم و اعوان
او همه اصحاب شهوتند

و که ام چپه آن دارایان قدرت را از مقتضیات شهوات
فعا که منع خواهد نمود و رعیتهای ضعیف چپاره را چه امر از دست
شده و حرص و از آنها خلاصی خواهد

بخشید

و چون هیچ رادع و زاجری آنها را نباشد البته آن حاکم خفیه
رئیس شرارت و جبار اس قطاق الطریق کشته اتباع و اعوان
او همه آلات ظلم و جور و عذر و ادوات شر و فساد و افزارهای
اختلاس آن خواهند کردید

و در ابطال حقوق بنده کان خدا و هتک اعراض و نهب اموال
آنها خواهند
کوشید
و عطش شهوات خود را از خون چپاره کان تسکین خواهند داد

و قصرهای خویش را بدمار پنهوایان منتقل و عزیزین خواهند ساخت
 و با کجمله در

هلاک عباد و دمار بلاد کوششها و سعیها بکار خواهند برد پس سبب
 دیگر یکی از برای کف ارباب شهوات از تقدما و واجهات
 باقی نماند که وجه رابع یعنی ایمان بر نیکه عالم را صاف نیست و اما
 و تو اما و اعتقاد بد نیکه از برای عمل خیر و شتر پس ازین حیات
 جزائست معین

و استحقاق این دو اعتقاد معنای پایدارترین اساسی است از برای کج شهوات
 و رفع تعذبات ظاهریه و اطنیه و محکم ترین رکنیت بجهت بر
 انداختن حیلها و تزویرها و تدلیسها و نیکوترین باغشی است
 برای احقاق حقوق

و آوست سبب امنیت و رفاهیت تا مدد بدون این دو عقیده
 هرگز بهیت اجتماعیه صورت و وقوع پذیرد و مدنیست لباس

هستی پوشد

و پایه معاملات استوار گردد و مصاحبات و معاشرات سفعل و
 غش نشود و اگر کسی این دو اعتقاد نباشد بیوجه او را داعی بسو

فضائل و زجرهای از زائل خواهد بود

و خیر او را از خیانت دور و غلغلی و منافق و مزوری منع خواهد نمود
 بجهت آنکه علت قایمه جمیع ملکات کتبه و افعال اخاریه چنانچه

گفته شد نفس انسان است و چون کسی را اعتقاد ثبوت و عقاب نباشد کدام حسنه دیگر او را از این صفات ذمیه منع نموده با خلق حسنه دعوت خواهد نمود خصوصاً در وقتیکه معلوم شود انسان را که نه از اوصاف بد آنها ضرری در دنیا بر او مرتب خواهد شد و نه از تخلق بد آنها او را فایده‌ئی خواهد رسید و کدام امر او را بر معاشرت و مناصرت و مرحمت و مروت و جود فردی و دیگر اموریکه هیئت اجتماعی را از آنها کزیری نیست

الزام خواهد کرد

و خواننده را معلوم کردید که اول تعلیمات طبیعیین یعنی نجس بریا رفع این دو اعتقاد است که اساس همه دنیا است و آخر تعلیمات ایشان باحت و اشتراک است پس این قومند که برباد دهند هیئت اجتماعی اند و تباها کنند مدنیّت اند و مفسدان اخلاقند و خراب کننده ارکان علوم و معارفند

و هلاک نمائنده فهمند و زائل کنند سخوت و غیرت و ناموسند و حراشیم لوم و خیانت اند و آردمه های رذالت و ذمات اند و اهل سهای حسنت و مذلت اند و اعلام کذب و دروغند و دعات حیوانیت اند محبت آنها کید است و مصاحبت ایشان کمرست و

ملائمت شان عذر است

و مجامعتشان حیل است صداقت شان فریب است و دعوی انسانیت

شان دام است و بر معارف و علوم خواندشان شست و قلاب
است امانت را خیانت کنند و ستر را حفظ نکنند و دوست عزیز
خود را یک پول سیاه بفروشند نیدای می‌شکنند و عبید شہوت

و از برای قضای

شہوات خویش از ارتکاب هیچ کونه عمل خفیس و دینی استنکاف
نمیکنند ناموس و عار و ننگ را بیچو جبه نمی‌شناسند و از شرف
نفس خبر ندارند پیران در خطایفه از پدران در امان نیستند
و دختران از بیچکدام بی حرکت طبیعت طبیعی را چه منع تواند کرد
و اگر شخصی ملین

لمس چون مار انبیا مازی خورد و سخط و خال چون افغای ایشان
مغزور گردد و ز حرف قول انبیا او را بسند افتد و جلیلهای ایشان
در دل او جای گیرد و چنان گمان کند که این قوم موجب تمدن اند
و باعث انتظام بلادند و یا سبب نشر علوم و معارفند و یا آنکه خیال
کند که ایشان در تنگی معین و یارند و در وقت ضرورت حافظ هزار
باید بر عقل او کرسیت و خندید

زیرا آنکه هم جامی خنده دارد و هم جامی گریه پس از همه آنچه بیان
کردیم بنح اوضح ظاهر شد که دین اگر چه باطل و اخس ادیان بوده
باشد سبب آن دور کن رکین یعنی عقاید بصانع و ایمان ثواب
و عقاب و بسبب سایر ان اصول شسته که ولیع دنیا و کیش

هاست از طریق مادیین صبیخ پر بیا ستر است در عالم بدایت و
 هیت اجتماعی و نظام امور معاملات بلکه در جمیع اجتماعات
 انسانیة و در همه ترقیات بشریة

درین داریا

و چون نظام عالم برنج حکمت گذاشته شده است و نظام عالم
 انسانی جز نظام کل است از آن است که هر وقت این خلل اندازن
 هیت اجتماعی یعنی یخ پر بیا طور نمودند نفوس انسانیة بر قلع و قمع
 آنها اتمت گذاشته و خداوندان نظام حقیقی بدایت که دین بود
 درازله ایشان سعیهای بیخ

کار بردند

و مزاج انسان کبیر بنا بر شعور خدا داد خود که اثر حکمت کلیه است اینها
 قبول نموده چون فضیلت در رفع نموده است و لهذا این طایفه اگر
 چه از دیر زمان بدین عالم پاناده اند و بعضی از نفوس فحاشانه ارباب
 شوکت هم بجهت مقاصد و نیت خود ایشانرا در هر وقتی تأیید نمودند

و لکن پایداری ثبات حاصل

نکرده اند

و چون ابرهای تابستان در هر زمان که ظهور نموده اند بزودی متفرق
 و نیست و تابود شده اند و نظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین شکن مستقر
 شده این مایه های بی نظامی با زائل و معدوم گردیده اند

و چون معلوم شد که دین مطلقاً مایه نیک بختیای انسان است پس اگر
 بر اساسهای محکم و پایهای متقن گذشته شده باشد البته آن بین
 پنج اتم تلبس سعادت تا مقامه رفقا بهیت کامل خواهد گردید و بطریق اولی
 موجب ترقیات صورتیه و معنویته شده علم بدینیت را در میان پیروان خود
 خواهد برافراخت بلکه متدینین را بتمامی کمالات عقلیه و نفسیه فائز
 خواهد گردانید

و ایشان را به نیک بختی دو جهان خواهد رسانید و اگر غور نمایم در این
 پنج دینی را نخواهیم دید که بر اساس محکم متقن نهاده شده باشد مانند
 دین اسلام

زیرا آنکه عروج اتم بر مدار کمالات و صعود شعوب بر معارج محض
 و ارتقاء قبائل بر مراتب فضائل و هتلاخ طوائف انسانها بر وقایع
 حقائق و استحصال آنها سعادت استقامه حقیقه را در دین و نبی و آخرت
 موقوف است بر سورهی چند

اول آنکه باید لوح عقول اتم و قبائل از کدورات خرافات و زنگهای
 عقائیم باطله و هیتمه پاک بوده باشد زیرا آنکه عقیده خرافیه حجابی است
 کشف که علی الدوام حائل می شود در میان صاحب آن عقیده و میان
 حقیقت و واقع و او را باز می دارد از کشف نفس الامر بلکه چون حجاب
 را قبول کرد عقل او را وقوف حاصل شد و از حرکات فکریه سرباز
 زد پس از آن صل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و اوام را قبول

قبول خواهد نمود و این موجب آن می شود که از کمالات حقّه دور
افتد و حقانیت او ان بر او پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که
جمع عسر خود را با هم و وحشت و درهشت و خوف و بیم
بگذراند

و از حرکت طیور و جنبش بھائم در لرزه افتد و از تهبوب ریاخ و
او از رعد و درخشیدن برق مضطرب گردد و بواسطه نظرات
و تشنّاب از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و هر چنگه باز
و شکار و در جالیر کردن نند و کدام شقا و بدبختی و سوء عیش ازین
گونه زندگی بدتر خواهد بود

و دین اسلام اول رکن او این است که عقول را بصیقل توحید
و تنزیه از زینک خرافات و کدرا و با هم و الایش و همیات پاک
سازد و شخصتین تعلیم او این است که انسان را نشاید که کسان دیگر
و یا یکی از جمادات علویّه و سفلیّه را خالق و متصرف و قاهر و معطی
و مانع و معز و مدّل و شافی و مملک

بداند

و یا که اعتقاد کند که مبدأ اول بیبائس بشری برای اصلاح و یا
افساد ظنور نموده است و یا خواهد نمود و یا آنکه ان ذات منزّه بجهت
بعضی از مصالح در کسوت انسانیت چه بسیار الام و مقام را
تمثل کرده است و غیر از اینها از آن خرافاتی که هر یک با نفراده برمی

کوری عقل کافیت و ^{درین ادایم و}
مخافات خالی نیست ^{و درین}

دوم آنکه نفوس آنها باید ^{بوده باشد} نهایت
شرافت یعنی هر واحدی از ازم خود را بغیر از رتبه
بنوت که رتبه است الهیه سزاوار و لایق جمع یا بجا
و رتبه های افراد انسانیه بداند

و در خود نقص و انحطاط و عدم قابلیت تصور نکند و چون
نفوس خلق بدین صفت متصف باشد هر یکی باید کبری
در میدان واسع فضائل مسابقت نموده در استحقاق
کمالات در صد مجازات و مبارات خواهد بر آمد
و در نیل عزوه

شرف و اقتنای رتب عالیه دنیویه کوتاهی خواهد
ورزید

و اگر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که آنها خلقة
و فطره از دیگران در شرافت گسترند و رتبه ایشان

از نفوس سایرین برتر است
البته در همت آنها نقص و در حرکت ایشان فمور و در ادراک
ضعف حاصل خواهد شد

وازی بسیاری از کمالات و رتب عالیہ و سعادات و نیویہ
محرورم مانده و در صائرہ صغیرہ کے جولان خواہند

و دین اسلام درہای شرافت را برومی نفوس کثودہ
حق ہر نفسی را در ہر فضیلت و کمالیے اثبات میکند

و استیاز شرافت

جنسیت و صنفیت را از میانہ بر میدارد و مرتبت افراد
انسانیتہ را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار میدہد

و کم دینی یافت می شود کہ این مرتبت در و بودہ باشد
لاحظہ کن کہ چگونہ دین بر ہما انسان را بر چہار قسم کردہ
یکی بر ہمن و دیگر یے چہتری و سیمی ویش و چہارمی
شود و

اول درجہ شرافت را قطرۃ از برایے بر ہمن قرار
دادہ است پس از ان از برای چہتری و قسم چہارم را در
جمع فرمایم انسانیت از ہنہ پست تر شمرودہ است

و این یکی از اعظم اسباب شمرودہ می شود از برای عدم

رحمی مسدود بدین در علوم و حراف و ضلالت خفا شود
حال آنکه اقدام اتم میباشند و اوست علون و حجاب عقل
شرف را از برای جنس نبی اسرائیل برگزیده و غیر آن جنس را
پس می حقیره ذکر میکند و پرو آن این دین اگر چه ازین حکم
سر بازده امتیاز جنسیت را برده است و جنسیت
قتیما را انقد شرافت دادند که نیز موجب محبت سایر نفوس گوی

زیرا آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را در تحت قدرت آنها
حسرا دادند و گفتند نفوس دیگران را اگر چه با علی درجه کمال
رسیده باشد انقدرت نیست که عرض ذنوب خود را بدگاه
الهی کرده طلب مغفرت نماید

بلکه باید این امر بواسطه قتیما بصورت پذیرد و همچنین گفتند
قبول ایمان در نزد خداوند تعالی موقوف بر قبول قتیما است
و این حکم خست بخش نفوس را از انجیل اخذ نمودند چونکه در نوشته شده
است هر چه شما در زمین بکشاید در آسمانها گشاده میشود و هر چه شما در زمین
به بنیدید در آسمانها بنه میشود و تا ما اینکه این عقیده خست بخش نفوس
و امنت نصرانیته بلاد فرنگ منگن و پدیدار بود و هیچ گونه ترقیات از برای
آن امت حاصل نشد لیر درین پرتستان که این حکم را بر خلاف
انجیل وضع نموده است بسلیمان انقاد کرده است سیم آنکه

باید احادیث هر مسمی از مهم عقاید خود را که اول نقشه الواح عظموت
بر براین متفحص و ادله محکمه موسس سازند و از اتباع ظنون
در عقاید دوری گیرند و محج و تقلید آباء و اجداد خویش تن
قانع نشوند

زیرا آنکه اگر انسان بلا حجت و دلیل با مورس اعتقاد کند
و از اتباع ظنون را پیشه خود سازد و بتقلید و پیروی آباء
خورسند شود عقل او لا محاله از حرکات فکریه باز ایستد
و اندک اندک بلا دت و غبادت برو غلبه نماید تا آنکه خرد او
بالمه عاقل و از ادراک حسیر و شتر خود عاجز ماند

و شقاد بد بختی از هر طرف او را فرو گیرد تعجب شما کیر و
و زیر فرنگ که تاریخ مسوینر ایسون یعنی نیت
اظم افرینجه را نوشته است میگوید یکی از اعظم اسباب
تمدن یوروپ این بود که طایفه تائی ظنور کرده گفتند
اگر چه دیانت مادیانت عیسویه است ولی ما را میرسد که
بر این اصول عقاید خود را جایشویم

و جماعت قمیسیسا اجازت نمیدادند و میگفتند که بنمای دین بر
تقلید است و چون آن طایفه قوت گرفته افکار ایشان

منتشر گردید عقول از حالت بلاادت و غبات برآمده و حرکت
و جولان آمد و در استحصال اسباب مدنیّت کوشیدند
گرفت

دین اسلام آن یکانه دین نیست که ذم اعقاد بلا دلیل و
اتباع ظنون را میکند و سرزنش پیرویه از روی
کوریرا مینماید و مطالبه برهان را در امور مبتدیین نشان

و در هر جا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادات را نتایج خردوش
می شمارد و ضلالت را بی عقلی و عدم بصیرت نسبت
میدهد و از برای هر یک از اصول عقاید به سخنی که عموم را
سودمند افتد اقامه حجت مینماید بلکه غالب احکام را
با حکم و فوائد آنها ذکر می کند لقرآن شریف رجوع
شود

و هیچ دینی نیست که این فضیلت در او بوده باشد و چنان
کمان میکنند که غیر مسلمین نیز بدین مزیت اعتراف خواهند
کرد

و محضی ناماد که اصل دیانت علیویه که عبارت از تسلیمت بود
باشد جمیع نصاری برین معترفند که بعقل فهمیدن آن ممکن نیست
یعنی باید از عقل درگذشت تا انرا فهمید و اما اصول دیانت

برهما هر سرحا برست له غالب بها قالف صل صریح
چه اصحاب آن دین برین امر اعتراف کنند و یا نکنند

صداق کلمه بر اینست که جماعتی علی الدوام بتعلیم سایرین
مسئول بوده باشند و در تخلیه عقول آنها بمعارف حقه کلماتی
نورزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر نمایند و گرویده
همیشه در تقویم و تقدیل نفوس بگوشند و اوصاف فاضله را
بیان و فوائد آنهارا شرح و اخلاق رذیله را توضیح و مسامحه می نمائند
آنهارا تبیین کنند و از امر معروف و نهی از منکر غافل نشویند
انکه بالبداهه جمع معلومات انسان کتب است و اگر او را معلمی
نباشد از عقل خود بهره می و فایده نمی خواهد گرفت و چون
حیوانات درین عالم نیست خواهد نمود و از سعادت و این محروم
مانده ازین دنیا خواهد رفت

پس معلم واجب شد و شهوات و خواهشهای نفس را حدی
و اندازه ای نیست و اگر معدل و مقومی آن شهوات را بشد
لا محاله مستلزم تقدیات و اچافات خواهد کردید و صاحب
آن خواهشها سلب راحت و امنیت دیگران را خواهد نمود بلکه خود
هم در آتش شهوات خویشتن سوخته در نهایت شقاوت اشفاف
رفت پس امر معروف و نهی از منکر و معدل اخلاق لازم شد

و دین اسلام عظیم فروغ و واجبات آن این دو امر است
تقران شریف رجوع شود

و در سائر ادیان انقدر اہتملمہ دین دو امر شدہ است
و چون ارکان دیانت اسلامیہ بسیار است و بیان فائدہ
ہر یکی در مدنیّت و شرح بودن ہر واحدیے از ہنما
سبب سعادت تامہ موجب آن می شود کہ از موضوع

کلام خارج شوم

لہذا بہ خود واجب دستم کہ رسالہ سلی بانفرا دہا
درین امر وضع نمایم و در آن بیان کنم کہ آن مدنیہ فائدہ
شکہ حکما بارزوی آن جان سپردند ہرگز انسان را بہت
یاب نخواہد شد کہ بدیانت اسلامیہ

اگر کسی بگوید چون دیانت اسلامیہ ہمیشہ بہت پس چرا
مسلمانان بدین حالت مخزنہ پیشکشند
جو آپ سیکویم چون مسلمان بودند بودند چنانچہ
بودند

و عالم ہم بفضل آتما شہادت مسد ہد و اما الان پس
بین قول شریف اکتفا خواہم کرد و ان التذلل لا غیر
ما بقوم حتی بغیرا ما یا فقتلکم

ایست مجمل کتب منجی استم بیان کم در مضار و مفاسد طریقه
پنجویہ در مدینہ منورہ کتب جمعیت و منافع ادیان اسلام
کتب اسرار جمال الدین حسینی

بمعون اللہ تعالیٰ

نسب الفرمانش جناب مستطاب فحمت و نجابت
انتساب قدسی نصاب مجد الانجاب و فخر الاطیاب
زبدۃ الاخیار و قدوة الاکابر ملاذ الافاحم کھف سبحان
والعمام و منقحر التجار و الاعاظم بلجاء المساکین و الفقراء
الحاج محمد حسن صاحب تاجر کازرونے دام عمره
العالمے در بندر سموره ممبئی بزبور طبع رسید بید

اقول الفقیر حبیب اللہ شیرازی

مکتبہ برائے فی غره شکر

ذی قعدة

الحرام

سنہ ۱۲۹۸

ہجری

بنوی

۲۴



